

مرگ و مرگ اندیشی (راز مرگ در بیان حضرت امیر)

<?xml encoding="UTF-8">

جستاره

واژه مرگ، مانند کلمه زندگی، هستی و پیدایش، مفهوم روشن و عامی دارد که بر کسی پوشیده نیست. اما در آن سوی این مفهوم همگانی و روشن، چیزی قرار دارد که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق معلوم نگردد و شناخته نشود. علی علیه السلام در اسرار و رموز مرگ می فرماید:

«ایها الناس، کل امری لاق ما یفر منه فی فراره؛ والاجل مساق النفس، والهرب منه موافاته. کم اطردت الایام ابحثها عن مکنون هذا الامر فابی الله الا اخفاءه. هیئات! علم محزون!» (1)

«هر که از مرگ بگریزد، در همین فرارش با مرگ روبرو خواهد شد! چرا که اجل در کمین جان است و سرانجام گریزها، هم آغوشی با آن است! وه که چه روزگارانی در پی گشودن راز مرگ بودم! اما خواست خدا این بود که این اسرار همچنان فاش نشوند! هیئات! چه دانشی سر به مهر!».

اما در میان این پدیده های میرا و فانی، تنها انسان است که از این سرنوشت، یعنی مردن خبر دارد. همه جانداران می میرند، ستارگان و کهکشان ها فرو می پاشند، اما نمی دانند که می میرند و نمی فهمند که خواهند مرد! جز انسان که می داند و می فهمد که خواهد مرد.

انسان هم از آغاز پیدایش مرگ آگاه، نیست. بلکه به تدریج با مفهوم مرگ آشنا می شود. موجوداتی که مرگ ندارند و نیز موجوداتی که از مرگ خود آگاه نیستند، از مرگ دلهره نداشته نگران هم نیستند. اما انسان با آگاه شدن از مرگ، مخصوصا با آگاه شدن از مرگ خود، دچار اضطراب و نگرانی شده، چندین پرسش اساسی درباره مرگ، بر ذهن و اندیشه او سنگینی می کنند:

- مرگ یعنی چه؟ - چرا باید مرد؟ - چگونه می میریم؟ - بعد از مرگ چه می شود؟ - چه کسی یا کسانی از راز مرگ آگاهند؟ - می توان مرگ را چاره جویی کرد؟ - آیا روحی داریم که با مرگ نابود نشود؟ - سرگذشت این روح - اگر باشد - پیش از پیوستن به جسم چه بوده است؟ - سرنوشت این روح، پس از مرگ جسم، چه خواهد بود؟ و ده ها پرسش دیگر.

و بشر از همان آغاز برای به دست آوردن پاسخ این پرسش ها، تلاش کرده است. اگر چه پیامبران، فلاسفه و اندیشمندان، اولیا و عرفا و حتی افسانه بافان و اسطوره پردازان، هر یک به نوعی به این پرسش ها پاسخ داده اند؛ اما مرگ برای انسان همچنان یک معما و راز ناگشوده است.

اینک در این مقاله برآنیم تا این راز را با مولای متقیان، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب در میان نهاده، در حد فهم و توان خویش، از اشارات آن بزرگ مرد مرگ اندیش، برای حل این معما بهره گیریم.

مرگ چیست؟

اگر بشود چیزی را با ضدش معرفی کرد باید گفت که: مرگ پایان زندگی دنیوی است. چنانکه علی علیه السلام می فرماید: «الموت غایته» (2) و «بالموت تختم الدنيا.» (3)

این تعریف در عین سادگی، واقعی ترین تعریف مرگ است . به هر حال این زندگی، یعنی زندگی دنیوی با مرگ به پایان می رسد . مرگ به همه مسئولیت ها، تلاش ها، آرزوها و هدف های دنیوی انسان پایان می بخشد . اما از این تعریف چیزی که می فهمیم آن است که مرگ زندگی را به پایان می رساند؛ ولی درباره خود مرگ و دنیایی که با مرگ آغاز می گردد چیزی به دست نمی آید . اکنون به ذکر نکاتی درباره مرگ می پردازیم :

1- مرگ و مشکلات بیان ناپذیرش

امام علی علیه السلام می فرماید :

«وان للموت لغمرات، هي افطع من ان تستغرق بصفة اوتعتدل علي عقول اهل الدنيا .» (4)

مشکلات مرگ چنان پیچیده و دردناکند که به وصف در نمی آیند و با قوانین خرد مردم این دنیا، سنجیده نمی شوند . و نیز می فرماید :

«فغير موصوف ما نزل بهم» (5)

حالات و عوارضی که در دم مرگ پدید می آیند، قابل توصیف و بیان نیستند . در فلسفه این بیان ناپذیری، چند تبیین را می توان مطرح کرد :

اولا - مرگ یک تجربه شخصی است که شخص با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می دهد . بنابراین نمی تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد . ما کسی را پس از مرگش نمی بینیم تا از تجربه مرگش، خبری بگیریم .

ثانیا - پدیده مرگ، چنان پیچیده و پر راز و رمز است که اگر مردگان هم به این دنیا باز گردند و بخواهند، جریان مرگ را توصیف کنند، نخواهند توانست :

«فلو كانوا ينطقون بها لعيووا بصفة ما شاهدوا واوما عاينوا .» (6)

ثالثا - جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست . یعنی جهان محسوس و دنیا، با جهان غیب و آخرت، از جنس هم نیستند و لذا تا در دنیاییم، از آخرت بی خبریم .

رابعا - اگر قرار است که انسان گرفتار امتحان و ابتلا و فتنه شده، براساس تشخیص و انتخاب خود، مورد آزمایش قرار گیرد، حتما باید، نوعی ابهام و پیچیدگی در کار باشد؛ وگرنه، همه انسان ها یکسان عمل خواهند کرد و ابتلا و

امتحانی در میان نخواهد بود . مثلا اگر چنین بود که هر روز خداوند به نوعی برای مردم ظاهر می شد و همه

مردم آشکارا قیامت و زندگی ارواح و نتایج اعمال را می دیدند؛ طبعا همه یکسان عمل می کردند . چنانکه در

حیات دنیوی غالبا آن جا که هدف ها روشن و نتیجه کار معلوم است، مردم دچار اختلاف نمی گردند .

باری، به هر دلیل، مرگ در هاله ای از راز و رمز قرار دارد :

«کس نمی داند که مرگ چگونه وارد خانه می شود؟ چه سان جان کسی را می ستاند؟ ، چگونه بر جنین در شکم

مادر دست می یابد؟ او به سراغ جان جنین می رود؟ یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می

نهد؟ یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه لایه درون مادر جای دارد؟» (7)

2- وصف عرفی مرگ

گاهی علی علیه السلام به وصف عرفی مرگ می پردازد و آن را برابر فهم توده مردم توصیف می کند . منظور من از توصیف عرفی، همین است که مرگ را پایان زندگی، پایان بخش آمال و آرزوها، و عامل نابودی لذات و کامجویی ها

بدانیم . (8) اینک نمونه هائی از وصف عرفی مرگ که بر زبان مولای متقیان علی علیه السلام جاری شده است : «شادابی زندگی را افسردگی پیری در پیش است . دوران عافیت به بیماری و درد پایان می پذیرد و سرانجام زندگی جز مرگ نیست . مرگی که دست انسان را از دنیا کوتاه کرده، راه آخرت را پیش پای وی خواهد نهاد . با تن لرزه ها، دردهای جانکاه، اندوه گلوگیر و نگاه فریاد خواه، که از یاران و خویشاوندان و همسران کمک می خواهد، اما کاری از دست کسی بر نمی آید، و گریه هم سودی ندارد . از افتادن در تنگنای گور و تنها و بی کس در گورستان ماندن چاره ای نیست . آن گاه کرم ها، تکه پاره تن او را برده و پوسیدگی، طراوت تن را لگد کوب کرده، و گذشت روزگار همه آثار او را به باد فنا و فراموشی می سپارد . تن های نازنین می گندند و استخوان های محکم پوسیده می شوند، روح در زیر سنگینی اعمال می ماند، و چیزی را که از غیب شنیده بود با چشم یقین می بیند . اما چه سود؟ ! که دیگر بر کارهای نیک چیزی نمی توان افزود و از لغزش ها چیزی نمی توان کاست .» (9)

در وصف عرفی مرگ، این بیان مولای متقیان، در اوج زیبایی است که می فرمایند :

«ان الموت لזائر غیر محبوب و واطر غیر مطلوب وقرن غیر مغلوب .» (10)

«مرگ مهمانی است ناخوشایند! که ناخواسته از یار و دیارمان جدا می کند . حریفی که کسی هموردش نیست .»

3- مرگ از نگاه دیگر

آنچه گذشت، وصف عرفی مرگ بود . وصفی در حد فهم عموم و برای عامه مردم . اما وصف مرگ به همین جا ختم نمی شود . مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است . پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری نامیده است . یعنی مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت .

علی علیه السلام هم می فرمایند :

«ولو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم وسمعتهم واطعتم ولكن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب .» (11)

مرگ، ما را با دنیای تازه ای روبرو می کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیای جدید، تنها با برافتادن پرده ای امکان می یابد که به دست مرگ فرو افتد . و نیز می فرماید :

«ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که : هر که می میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده می شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی شود بلکه پایدار می ماند .» (12)

مرگ از همان آغاز حضورش ارزش ها را وارونه می کند . ما در این دنیا، خلق را می بینیم و حق را نمی بینیم؛ با مجاز آشنائیم و از حقیقت بیگانه . و لذا ارزش ها و ارزش گذاری های ما براساس معیارهای حیات مادی و دانش محدود دنیوی است . با حضور مرگ، عالم غیب نمایان گشته، معیارها و بینشهای دیگری اساس ارزش ها و ارزیابی های ما قرار می گیرند . و لذا، انسان دست پشیمانی می گزد و از دلبستگی های خود دست می شوید و آرزو می کند که ای کاش او به دنبال این دنیا نمی رفت :

«فهو یعض یده ندامة علی ما اصحر له عند الموت من امره، و یزهد فیما کان یرغب فیه ایام عمره، و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسده علیها قد حازها دونه .» (13)

فلاسفه بزرگ اسلام همچون ابن سینا و سهروردی، تعلق روح را به جسم، مانع توجه او به کمال و نقص روحی خود دانسته، و همین عامل را دلیل غفلت او از لذات روحانی و رنج های عقلانی می دانند . ابن سینا می گوید :

«کمال نفس ناطقه در آن است که از لحاظ وسعت و عمق معرفت، تبدیل به جهان معقولي گردد که دقيقا موازي و مطابق با جهان عيني باشد و به حسن مطلق و خير و جمال مطلق دست يابد . روح انسان اگر به چنين معرفتي دست يابد از بهجت و لذت وصف ناپذيري بهره مند مي شود که مقايسه آن با لذايز حسي، زشت و مسخره خواهد بود . اما اين روح مادامي که گرفتار حجاب تن و اسير جاذبه هاي حيات حيواني است از اين گونه لذت و بهجت باخبر نخواهد شد، چنان که اگر به اين کمال هم دست نيابد مادامي که در حجاب تن است احساس رنج نخواهد کرد تا زماني که مرگ فرا رسد . با فرا رسيدن مرگ حجاب تن کنار رفته، موانع ادراک زایل مي گردد . در نتيجه روح انسان به کمال يا نقصان خود پي برده، غرق در لذت شده يا گرفتار رنج و عذاب خواهد شد، لذت و رنجي که هرگز با لذايز و دردهاي جهان مادي قابل مقايسه نيستند .» (14)

بیم مرگ

ترس از مرگ، کاملا طبيعي است . چنان که عشق و دلبستگي به زندگي کاملا طبيعي است . از هر چه بترسيم به خاطر آن است که به کمالات زندگي زيان دارد و يا اصل حيات و زندگي ما را تهديد مي کند . ما از شکست ها، بدبختي ها، فقر، جهل و بيماري ها بيمناکيم براي اين که با وجود نواقص و کاستي در زندگي و وسايل و اندام هاي خود، حالت طبيعي زندگي را از دست مي دهيم . يعني اگر چه اصل زندگي را داريم اما بيماري، شکست و ضعف و نقص، فعاليت حياتي را با مشکل روبرو ساخته، ما را از بهره مندي کامل از ثمرات و لذايز زندگي محروم مي سازد .

اما اين کاستي ها و بيماري ها وقتي مخوف و خطرناک جلوه مي کنند که ما را در معرض مرگ قرار بدهند! براي انسان بيماري، بهتر از مرگ است . براي اين که بيماري اصل حيات را قطع نمي کند و تا ريشه در آب باشد اميد ثمري هست . اما اگر به مرگ بيانجامد چون ريشه زندگي را قطع مي کند خطرناک تر و ترسناک تر مي گردد . ترس از مرگ علل و جهات مختلفی دارد که ما با ملاحظه گنجایش مقاله به مواردی از آن ها اشاره مي کنيم :

علل ترس از مرگ

1- عشق به زندگي

علي عليه السلام مي فرمايد :

«و اعلموا انه ليس من شيء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياة فانه لا يجد في الموت راحة» (15)
توجه كنيد که انسان سرانجام همه لذت هاي دنيا سير مي شود، جز لذت زندگي؛ براي اين که هيچ کس در مرگ آسايش نمي بيند .»

چنان که گفتيم حتي عرفا و اوليائي الهي اين نکته را قبول دارند که نظام ادراکي يعني هوش و حواس ما بر محور حيات دنيايي تنظيم شده اند، بنابراين تا از هوش و حواس بهره منديم، حيات دنيايي و لذايز آن ارج و منزلت خود را از دست نمي دهد . يک انسان متعادل زندگي را دوست مي دارد، جهان و زيبائي هاي آن را دوست مي دارد و آرزو مي کند که بتواند براي هميشه زنده بماند .

انسان در دشوارترين شرايط هم دل از زندگي برنمي کند و معذور هم هست براي اين که عشق به زندگي يک عشق غريزي و نهادي است .

انسان زندگي را حتي در شرايط تلخ و ناگوار هم بر مرگ و تلخي هاي آن ترجيح مي دهد . صائب تبريزي مي گويد :

زهري است زهر مرگ که شیرین نمی شود / هر چند تلخ می گذرد روزگار عمر

2- دست نیافتن به آرزوها و اهداف

امام علي عليه السلام مرگ را عامل دست نیافتن آدمي به آرزوها و اهداف خویش می داند و می فرماید :

«فان الموت . . . مبادئ طياتكم؛ (16) مرگ میان شما و هدفهایتان فاصله می شود .»

بنابر تحقیقات آماری برخی از محققان غرب، بسیاری از افراد مورد سؤال، دلیل خود را برای گریز از مرگ، در این نکته دانسته اند که مرگ مانع تحقق هدف ها است . (17) برای عده ای شماره سال های عمر مهم نیست، بلکه این مهم است که انسان به کدام هدف دست یافته است؟ به دانشمندی گفتند : تا کی می خواهی زنده بمانی؟ گفت : آن قدر که بتوانم نوشتن این دو کتاب را که در دست دارم به پایان برسانم . (18)

به هر حال هر گونه آرزویی ممکن است با حلول مرگ، بر باد رود و لذا انسانی که به سرنوشت و مرگ بیندیشد، دل به فریب آرزوها نمی سپارد، چنانکه امام علي عليه السلام می فرمایند :

«لو راي العبد الاجل و مصيره، لابغض الامل و غوره؛ (19) اگر انسان اجل و عواقب آن را می دید، با آرزو و فریب آرزوها دشمنی می ورزید .»

3- کیفیت مرگ

یکی دیگر از عوامل ترس از مرگ، نگرانی و ترس از چگونگی مرگ است . این چگونگی گاهی به خود مرگ مربوط است و گاهی به شرایط و موقعیت مرگ .

الف - ترس از چگونگی خود مرگ

چنان که گذشت، هیچ انسانی، مرگ را نیازموده است . بنابراین طبیعی است که انسان نگران چگونگی مرگ و جان دادن باشد . چون نمی داند که جان دادن چیست و جدائی جان از جسم چگونه است، مرگ با همه هیبت و سطوتش می آید و ما چیزی از آن نمی دانیم جز آن که :

«میهمانی است ناخوانده و ناخوشایند! هموردي شکست ناپذیر که می کشد و قصاص نمی شود! دامش را همه جا گسترده، با لشکر درد و رنج محاصره مان کرده، از هر سو هدف تیر و نیزه مان قرار می دهد . کابوس مرگ، با قدرت تمام، به حریم هستی انسان تجاوز کرده . بی آن که ضربتش خطا کند در هاله ای از ابهام و تیرگی و با لشکری از بیماری ها و دردهای جانکاه، و با انبوهی از مشکلات سایه سنگین خود را گسترده، طعم تلخ را می چشاند .» (20)

ب - ترس از شرایط و موقعیت مرگ

انسان گاهی علاوه بر خود مرگ، از شرایط خاص مرگ نیز نگران می شود، مانند مرگ تصادفی و نابهنگام، مرگ با بی ایمانی، مرگ در بستر نه در میدان جهاد، مرگ پس از بیماری طولانی، کشته شدن به دست دیگران، مرگ در غربت و تنهایی و امثال این ها .

امام علي عليه السلام نگران مرگ در بستر استراحت و در مخالفت امر خداست و از این رو می گوید :

«ان اكرم الموت القتل . والذی نفس ابن ابیطالب بیده، لالف ضربة بالسيف اهون علي من ميتة علي الفراش في غير طاعة الله؛ (21) همانا گرمی ترین مرگها کشته شدن در راه خداست . بدان کس که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن بر من آسانتر است، تا در بستر مردن نه در طاعت خدا .»

4- حوادث پس از مرگ

یکی دیگر از عوامل نگرانی و ترس و اضطراب مردم نسبت به مرگ، نگرانی از حوادث پس از مرگ است. قسمتی از این حوادث مربوط، به این دنیا است از قبیل: بی سرپرست ماندن کودکان، ازدواج همسران، تقسیم و تصرف اموال، کامیابی دشمنان، فروپاشی تن و... و قسمتی مربوط به آن دنیا است از قبیل: عذاب قبر و مشکلات حساب و کتاب اخروی.

ابن سینا عوامل و اسباب ترس از مرگ را از دیدگاه اشخاص مختلف به شرح زیر مطرح می کند:

- الف - عده ای از مجهول و مرموز بودن مرگ می ترسند.
- ب - گروهی از معلوم نبودن سرنوشت انسان پس از متلاشی شدن بدن بیمناکند.
- ج - و بعضی ها از نابودی مطلق جسم و روح می ترسند.
- د - و برخی از درد و رنج جان دادن نگرانند.
- ه - و جمعی از عذاب بعد از مرگ می ترسند.
- و - و گروهی از جدایی از مال و جاه و لذایذ و خوشی های زندگی بیمناکند. (22)

5. نگرانی از نقص و کمبود عمل

انسان های با ایمان در هر شرایطی که باشند اعمال خود را ناچیز دیده و از این بابت نگرانند. علی علیه السلام می فرماید:

«یَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يَعْمَلَ لِلْمَعَادِ وَيَسْتَكْثِرَ مِنَ الزَّادِ قَبْلَ زَهْوَقِ نَفْسِهِ وَ حُلُولِ رَمْسِهِ» (23)

همین افزودن بر زاد و توشه همیشه مورد تاکید انبیا و اولیا بوده است و توشه را هر چه زیادتیر هم باشد نسبت به طولانی بودن راه ناچیز شمرده اند.

علی علیه السلام می فرماید:

«آگاه باش که راهی سخت و دراز در پیش داری که توفیق شما در پیمودن این راه در گرو آن است که به

شایستگی بکوشی و تا می توانی توشه برگیری و بار گناه خود را سبک گردانی که سنگینی آن در این راه دشوار، رنج آور است. پیشاپیش تا می توانی به آن سرای توشه بفرستی. مستمندان را یاری رسان تا بدین وسیله توشه ای بر دوش آنان بگذاری که روز قیامت به تو باز گردانند تا می توانی اتفاق کن و برگ عیشی به گور خویش بفرستی. اگر از تو وام خواهند غنیمت بشمار که اگر به وامی دست کسی را بگیری در روزهای سخت آن دنیا، دست تو را بگیرند. بدان که در پیش روی تو گردنه های صعب العبور وجود دارد که تا می توانی باید سبک بار بوده و توشه راه داشته باشی.» (24)

6. کثرت گناه

یکی دیگر از عوامل نگرانی مؤمنان از مرگ زیادی گناهان است. حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«چنان مباش که به خاطر گناهان زیاد خود مرگ را ناخوش داری.» (25)

بنابراین اگر گناهکار نباشی باید همانند مولا از مرگ باک نداشته باشی که تو به سوی آن بروی یا او به سوی تو گام بردارد. (26)

7 . بیم از مرگ بی فضیلت

اگر چه همه اقسام مرگ، مرگ اند؛ اما به لحاظ فضیلت مرگ با مرگ دیگر تفاوتی دارد از زمین تا آسمان . علی علیه السلام، آرزومند شهادت بود و مرگ در بستر را دوست نمی داشت . او در این باره می گوید :

«مرگ چنان با سرعت و جدیت در تعقیب ماست که چه ایستادگی کنیم و چه بگریزیم، بر ما دست خواهد یافت . با ارج ترین مرگ ها نزد من، کشته شدن با شمشیر (شهادت) است . سوگند به خداوندی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، اگر هزار شمشیر بر سرم بخورد، برایم آسان تر از آن است که در بستر بمیرم و نه در راه فرمان خدا .» (27)

البته برای مردم عادی، مرگ در وطن مالوف، خانه شخصی، در بستر و میان فرزندان و خویشاوندان مطلوب است؛ اما مرگ در میدان و شهادت در راه خدا چیز دیگری است .

8 . بیم از مرگ پیش از توبه

امام علی علیه السلام می فرمایند :

«مسوف نفسه بالتوبة من هجوم الاجل علي اعظم الخطر» (28)

از آنجا که انسان مدام در معرض خطا و گناه است، خدای مهربان براساس همین طبیعت غیر معصوم انسان، برای جبران وی، همیشه توبه و عذر او را پذیرفته، بر گناهانش قلم عفو می کشد .

علی علیه السلام می فرماید :

«حاصل توبه، جبران گستاخی های نفس است .» (29)

اما انسان به اقتضای هوا و هوس، از این فرصت هم، غالباً بد بهره برداری می کند . بدین سان که او باز بودن در توبه را دست آویز ادامه اعمال خلاف خود قرار داده، به امید توبه، در ارتکاب گناه گستاخ و بی پروا می گردد . اما در عمل، گناه نقد شده و توبه نسیه می گردد . علی علیه السلام در این باره می فرمایند :

«اگر پای لذت و شهوتی در میان باشد، به گناه شتافته و در توبه درنگ می ورزند .» (30)

چنین انسانهایی غالباً هم قصد توبه دارند، اما به پیروی از هوس آن را به تاخیر می اندازند . گاه به توبه موفق می شوند و گاهی هم به وسیله مرگ غافلگیر شده، پیش از آن که توفیق توبه و جبران نواقص خود را داشته باشند، از دنیا می روند .

در اینجا نکته حساسی هست که نباید از آن غفلت کرد و آن اینکه مرگ نقطه پایان خطوط دفتر شخصیت انسان است . علی علیه السلام پس از بحثی در اقسام ایمان و تقسیم ایمان بر دو قسم پایدار و ناپایدار، می فرماید که :

«اگر از کسی بدتان آمد و خواستید که او را از دایره دلبستگی های ایمانی خود بیرون کنید، تا فرا رسیدن مرگش درنگ کنید! و چون بر حالتی که بود بمیرد دیگر وقت آن است که بیزاری جوئید .» (31)

9 . ترس از مرگ در کفر و گمراهی

خداوند متعال در قرآن می فرماید :

«اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون .» آل عمران/103

علی علیه السلام در خطبه ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخرت، سرانجام سخنش را با این آیه پایان می بخشد که :

«از خدا چنانکه شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانی نمیرید.» (32)

بدون تردید از همه بدتر مرگ در حال کفر و گمراهی است. علی علیه السلام با بیانی لبریز از احساس درد از مردمی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می‌نالد.

او درباره مردم دوران جاهلیت می‌گوید که:

«هیچ حریمی را حرمت نمی‌نهادند فرزندان را در میانشان ارج و منزلتی نبود. به دور از نظام دینی زندگی کرده و در حال کفر جان می‌سپردند.» (33)

شوق مرگ

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«و الله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بثدي امه؛ (34) به خدا سوگند، پسر ابوطالب از مرگ بی‌پژمان است. بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.»

1- چرا شوق؟

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس که در سراچه ترکیب تخته بند تنم (35)

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان ثابت و باقی است، پس چرا بی‌صبرانه در انتظارش نباشیم.

ما این دنیا را وقتی دوست می‌داشتیم که از دنیای برتر و بهتری خبر نداشتیم. اکنون می‌دانیم که:

«این دنیا برقش بی‌فروغ و اساسش بر دروغ است. و اموالش در معرض غارت و تاراج است. چونان عشوه گر هرزه ای است که به کس وفا نمی‌کند و همچون مرکب سرکش از کسی فرمان نمی‌برد. دروغگویی خیانتکار، ناسپاسی حق شناس و دشمنی حيله گر است. حالاتش ناپایدار، عزتش ذلت، جدش بازی و سرافرازی، سرافکندگی است. سرای جنگ و غارت، تبهکاری و نابودی و ناخوشی و ناآرامی است. وصله هایش به هجران پیوسته، راه هایش حیرت‌زا، پناهگاه هایش ناپیدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است.» (36)

اما در آن سوی این جهان، جهانی است، ازلی و ابدی، که اگر انسان با آگاهی و آمادگی وارد آن جهان شود، به قول حضرت:

«آنجا را اسرای پایدار و محل امن و آسایش خواهد یافت. جایگاه پاکان و نیکان و اولیای برگزیده ای که قرآن کریم آنجا را ستوده و ساکنان آن را برگزیده و بزرگ داشته و انسان را به آنجا فرا خوانده و راهنمایی کرده است.» (37)

علی علیه السلام در وصف بهشت می‌گوید:

«اگر خیالی از بهشت را چنانکه وصف شده تصور کنی از هر چه در دنیاست دلسرد می‌شوی اگر چه همه زیبا و پر جاذبه باشند و بر سر آرزوها و امیال نفسانی خود نسبت به لذت‌ها و مناظر زیبای جهان پا می‌گذاری. اگر درباره درختان بهشتی اندیشه کنی که چگونه شاخه‌های آن‌ها با وزش نسیم می‌رقصند و ریشه هایشان در توده‌های مشک پنهانند بر کنار رودهای زلال و خوشه‌هایی از گوه‌های آبدار و میوه‌های گوناگونی که از هر طرف جلوه می‌کنند غرق حیرت می‌شوی. شاخه‌های پر میوه بدون زحمت در دسترس تو قرار می‌گیرند تا هر چه خواهی بر

چيني . مهمانداران بهشت و خدمتگزاران آن لحظه اي از آن کاخ ها و ساکنانشان غفلت نکرده و مدام با طعامهاي لذیذ و شراب هاي گوارا پذيرايي مي کنند . ساکنان آن ديار مورد تکریم خداوند بوده از هر گونه، دگرگوني و انتقال در امانند . اگر تو دل را به آن مناظر زيبا متوجه کنی از دل و جان در اشتیاق آن سامان خواهی بود . و چون مرگ و قبر در و دروازه آن دیارند، آرزو خواهی کرد که از همین جا تو را بردارند و به گور سپارند .» (38)

در اینجا نکته اي را یادآور می شوم که مرگ برای افراد غیر مؤمن نیز باید ارزش خود را داشته باشد . ارزش مرگ برای افراد غیر مؤمن و برای کسانی که بقای روح و دنیای پس از مرگ را قبول ندارند از چند جهت می تواند مورد توجه قرار گیرد :

«یکی این که همین مرگ، آنان را از ادامه زندگی حیوانی و افزودن بر گناه و تبهکاری خویش باز می دارد . خداوند کریم می فرماید : «کافران چنین نپندارند که فرصت زندگی به سود آنان است، نه! بلکه ما به آنان فرصت می دهیم تا بر بار گناه خود بیفزایند و به عذاب سخت و سنگینی گرفتار آیند .» آل عمران/178

علي عليه السلام می فرماید :

«ان في الموت لراحة لمن كان عبد شهوته واسير اهويته، لانه كلما طالت حيايته كثرت سيئاته و عظمت علي نفسه جناياته .» (39)

2 . توصیف شوق مرگ

امام علي عليه السلام می فرماید :

«و ان احب ما انا لاق الي الموت؛ (40) محبوب ترین چیزی که در انتظارش هستم مرگ است .»

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی بگفت اي بی خبر مرگ از چه نامی زندگانی را اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی که گردون ها و گیتی هاست ملک آن جهانی را (41)

اگر مرگ را چنان دریابیم که علي عليه السلام دریافته بود؛ باید در عین نگرانی از کم توشه گی و در عین تلاش برای تدارک ذخیره آخرت، بی صبرانه در انتظار مرگ مطلوبی باشیم که ما را از تنگنای جهان خاکی به بیکران ساحت غیب انتقال دهد . علي عليه السلام می فرماید :

«به پیشواز مرگ بشتابید! مرگی که اگر فرار بکنید شما را در می یابد، و گر بر جای خودمانید باز هم به سراغتان می آید . و اگر فراموشش کنید، او شما را از یاد نمی برد .» (42)

بنابراین دلبستگی انسان به زندگی دنیوی، براساس میزان مرگ اندیشی وی تنظیم می گردد . اگر دنیا زده بود که به مرگ نمی اندیشد . بی تردید رویاروی چنین کسی با مرگ بسیار نامطلوب خواهد بود . برای این که چنین شخصی برای حیات اخروی آمادگی نداشته و ذخیره لازم را نیندوخته است . علي عليه السلام در نامه اي به حارث همدانی می فرماید :

«سخت بپرهیز از این که وقتی مرگ به سراغ تو آید که در جستجوی دنیا از خدا گریخته باشی .» (43)

چنانکه شوق مرگ، از محبت دنیا در دل انسان می کاهد :

«هر که مرگ را در برابر خود مجسم کند، به امور دنیوی زیاد توجه نمی کند .» (44)

اشتیاق انسان به مرگ یک حالت بسیار شگفت انگیز و اعجاز گونه است برای این که هر انسانی چنان که گذشت به زندگی علاقمند است و اگر کسی سودای مرگ در سر بپروراند حتما به مقامي رسیده که دیگران نرسیده اند و

چیزهایی دریافته که دیگران در نیافته اند . در قرآن کریم آرزوی مرگ نشان عشق انسان به خدا است .
خدای سبحان در خطابي به قوم یهود می فرماید :

«بگو ای یهودیان اگر از میان مردم تنها خود را دوستان خدا می دانید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید .»
جمعه/6

علی علیه السلام به حارث همدانی می فرماید : «مرگ را جز با شرایط مطمئن آرزو مکن (45) و خود در موردی چنین می فرمایند :

«من با بصیرتی از درون و یقینی که خدایم بخشیده است در گمراهی آنان و راه راستی که برگزیده ام آگاهم .
مشتاق دیدار پروردگار و امیدوار پاداش نیک او هستم .» (46)

انسان وقتی واقعا مشتاق مرگ می گردد که به یقین دریابد که او گر چه در این جهان خاکی پدید آمده است؛ اما
از این جهان نبوده و به جهان دیگری تعلق دارد . و چنین کسی در حقیقت به قول مولا علی علیه السلام :
«پیش از آن که بدن از این جهان خاکی جدا شده باشد، به جان و دل از این خاکدان پرواز کرده است .» (47)

حقیقت زندگی از منظر مرگ

در این قسمت، مرگ را با نگاه آسمانی و عمیق مولا علی علیه السلام می نگریم . نگاهی که حقیقت را ناب و
روشن می بیند .

زندگی هم آغوش مرگ

علی علیه السلام، مرگ را از زندگی جدا نمی داند . آن که مرگ را شناسد (48) در حقیقت زندگی را نمی شناسد .
و کسی که زندگی را بشناسد، مرگ را نیز در حد توان شناخته است .

حیات دنیوی و هستی زمانی - مکانی این جهان خاکی، نهاد و درونمایه اش دو چیز است و بس : آمدن و رفتن،
هستی و نیستی، کون و فساد، تجدد و تصرم . این نکته را فرزنانگان تاریخ همیشه مورد تاکید قرار داده اند .

هراکلیتوس در قرن پیش از میلاد می گفت : در یک رودخانه بیش از یک بار نمی توان وارد شد . (49)

این حقیقت را اهل کلام با تعبیر تجدد امثال و عرفای اسلام براساس عدم امکان تکرار در تجلی الهی، و صدر
المتألهین براساس حرکت جوهری مطرح کرده اند . بنابراین مرگ نیز همانند زندگی، برای این جهان خاکی به

منزله عنصر ترکیبی و درون مایه است .

علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه ما را به این حقیقت آشکار توجه می دهد که نمونه ای از آن ها را در
اینجا می آوریم :

«و احذرکم الدنیا فانها منزل قلعة، و لیست بدار نجعة . قد تزینت بغرورها، و غرت بزینتها، دارها هانت علی ربها،
فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها .» (50)

در این بیان رسا، مولای متقیان ما را با حقیقت دنیا آشنا می سازد تا دل در آن نبندیم . برای این که منزلگاه سفر
است، نه سرای اقامت . جلوه اش بر غفلت استوار است و جمالش بر فریب . بساطی است که نزد خدا ارج و

منزلت ندارد زیرا که حلال آن با حرام آمیخته و خیرش همراه شر بوده و زندگیش با مرگ هم آغوش است تلخ و
شیرینش جدا از هم نیستند .

علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید : «سروش غیب پیوسته آواز می دهد که : سرانجام زایش مرگ، و

پایان گردآوری فروپاشی و نهایت آبادانی ویرانی است. « (51)

و چه بیانی زیباتر و رساتر از این : جهان خاکی چنان است که هستی آن، بر نیستی استوار است . نسلی می رود که نسلی دیگر به جای آن می آید . این عروس هزار داماد، شوهری را می کشد و شوهری دیگر اختیار می کند . علی علیه السلام در این باره می فرماید :

«ای مردم در حقیقت شما در این دنیا آماج تیرهای مرگید . هر جرعه این جهان خاکی، گلو گیر و هر لقمه اش پر از خرده استخوان است . در این جهان خاکی تا نعمتی از کف ندهید به نعمتی نمی رسید . از عمر شما، هر روز نو که ببینید بر ویرانی روز دیگر استوار است . هر برگ تازه و هر رویش تازه به دنبال خزان برگ دیگر و درو شدن گیاهان دیگر است . ریشه هایی در گذشته اند که ما شاخه های آنان هستیم . و چگونه ممکن است که ریشه ها بروند و شاخه ها برقرار مانند .» (52)

علی علیه السلام پس از بیان مؤکدی درباره جدی گرفتن مرگ و نادیده گرفتن عوامل عبرت آموزی، در رابطه زندگی دنیا با حیات اخروی می فرماید :

«در زندگی دنیوی، پیشتاز پرهیزگاران باشید و رفتار خود را هماهنگ با زندگی بهشتی خود سامان بخشید . زیرا که دنیا سرای همیشگی شما نیست . گذر گاهی که بتوانید از آن زاد و توشه بگیرید . پس با تلاش پیگیر، اسب سفر را زین کرده نگهدارید .» (53)

نقش مرگ در زندگی متعالی انسان

امام علی علیه السلام در بخشی از وصایای خویش به فرزندان امام حسن علیه السلام می نویسد :

«مبادا فریفته شوی که بینی دنیاداران به دنیا دل می نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می جهند .» (54)

چنانکه گذشت، حیات دنیوی ما یک واقعیت است و وابستگی انسان را به این حیات دنیوی نمی توان نادیده گرفت و تحقیر کرد . و نیز باید، حیات اخروی را هدف اصلی قرار داده، همه زندگی دنیوی را براساس تدارک سعادت اخروی، تنظیم کرد . بنابراین، زندگی مشروع و مطابق عقل و منطق آن است که در عین جدی گرفتن حیات زودگذر دنیوی بتواند برای حیات ابدی اخروی هم برنامه ریزی کند . مشکل اصلی انسان برای دست یافتن به حیات متعالی جاذبه حیات دنیوی است . جاذبه های حیات دنیوی امکان دارد که هر انسانی را چنان به خود مشغول کند که اصلاً به یاد آخرت و زندگی دیگر نیفتد .

همه این جاذبه ها در نقش آرزوهای انسان جلوه گر می شود . بنابراین برای روشن شدن موضوع باید نخست درباره آرزوهای انسان بحث کرده سپس نقش مرگ را در رویکرد انسان به حیات معنوی توضیح دهیم :

1- انسان و آرزوها

امام علی علیه السلام درباره تاثیر آرزوهای نفسانی و دور و دراز بر زندگی انسان می فرماید : بدانید که آرزوهای نفسانی، عقل را به غفلت وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد . پس آرزوی نفسانی را تکذیب کنید که فریب است و صاحبش فریفته شده . (55)

آرزوها اگر به موقع مهار نشوند انسان را به حیوان و حیات انسانی را به زندگی جانوری تبدیل می کند و این همان وضعیت خطرناکی است که نهایت سقوط انسان را نشان می دهد . و او را زندانی این حیات حیوانی می سازد که از آن به اخلاص تعبیر می کنند . علی علیه السلام در بازگشت از جنگ صفین در یکی از روستاهای بین شام و عراق به

نام «حاضرین» نامه مفصلي به فرزندش امام حسن نوشته است. به نظر مي رسد که این نامه یک درد دل است از نوع همان درد دل ها که با چاه داشت! براي این که فضاي نبرد صفین در طوفاني از آرزو و آرزومندي دنيوي انسان غرق بود. علي عليه السلام عملا فريب خوردن و غفلت انسان ها را با چشم خود مي دید. او مي دید که چگونه معاويه، عمر و عاص و صدها صحابي، به چيزي جز دنيا و لذايذ دنيوي نمي اندیشند و جز رؤياها و آرزوهاي جاه و مال، چيزي نمي فهمند. مرز نهايي دانش و اندیشه شان جز حیات حیواني نبوده و هدف نهايي تلاش و کوششان جز جاه و مال نیست. از این جهت این خطبه، در عین حال که یک درد دل است، هشدار هم هست. با تعبیرات بسیار تند و صریح که نشان دهنده نگرانی هاي آن حضرت اند. اینک بیان مولا:

«مبادا که دنيا زدگی مردم و سگ ستیزی آنان بر سر جاه و مال دنيا تو را بفریبد... این دنيا زدگان همانند سگ هاي هارند که به جان یکدیگر افتاده اند. نیرومندشان ناتوان را مي خورد و بزرگشان بر کوچکشان رحم نمي کند.» (56)

علي عليه السلام نحوه نگرش انسان به دنيا را معیار آگاهی و بینائی او مي داند. «و انما الدنيا منتهي بصر الاعمي، لا يبصر مما و راءها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم ان الدار وراءها. فالبصير منها شاخص و الاعمي اليها شاخص. و البصير منها متزود، و الاعمي لها متزود؛ (57) دنيا، آخرین نقطه دید کوردلان است که در آن سوي دنيا چيزي نمي بینند. اما صاحبان بصیرت نور بینائی شان، ساحت دنيا را درنور دیده، سراي جاویدان را در آن سوي دنيا مي بیند. به همین دلیل است که انسان آگاه به دنيا دل نمي دهد؛ در حالي که همین دنيا برترین منظور و مقصود کور دلان است. اهل بصیرت از دنيا توشه مي گیرند؛ در حالي که اهل غفلت، همه چيز را وسیله به دست آوردن دنيا قرار مي دهند. و چون مدتی بدین سان بگذرد، یاد آخرت کلا فراموش شده، جز آرزوها و اهداف دنيوي، چيزي مورد توجه انسان قرار نمي گیرد.» علي عليه السلام در این باره مي فرماید:

«مرگ را کلا از یاد برده و دل به آرزوهاي فریبنده سپرده اید! به دنيا بیش از آخرت دل داده در عشق زندگی گذران حیات جاودان را به دست فراموشي سپرده اید! شما که به ظاهر زیر پرچم دین خدا گرد آمده اید، دلیل پراکندگی تان، جز پلیدی درون و بداندیشي نیست. به یاری هم نمي شتابید، خیر خواه یکدیگر نیستید، چيزي به همدیگر نمي بخشید و همدیگر را دوست نمي دارید از سود اندک دنیائی شادمان گشته و از زیان بسیار اخروي غمگین نمي شوید. و چون از دنیاي شما چيزي کم گردد، چنان بی قرار و پریشان مي شوید که آثار آن بر چهره تان آشکار مي گردد. گویی که همیشه در این جهان ماندگارید و امکانات آن مدام در اختیار شما خواهد بود!... در غفلت از حیات اخروي همدل و در دنيا زدگی همداستانید.» (58)

2- نقش مرگ در رویکرد انسان به حیات معنوي

امام علي عليه السلام مي فرماید:

«به یقین بدان که تو هرگز به آرزویت دست نخواهی یافت، و از اجل روی نتوانی برتافت، و به راه کسی هستی که پیش از تو مي شتافت.» (59)

دل دادن انسان به دنيا یک امر کاملاً عادي است. این دلدادگی، باعث مي شود که انسان به کلي از حیات اخروي خود، غفلت ورزد. دنيا را اصیل، ارجمند و جاودانه پنداشته، جز همین زندگی دنيوي به چيزي نیندیشد. از دیدگاه مولاي متقیان علي عليه السلام نیز، مرگ اندیشي انسان را از اسارت حیات دنيوي و فريب لذايذ مادي

نجات مي بخشد . در همین عبارت کوتاهی که از آن حضرت در آغاز این مساله نقل کردیم، همین نکته مطرح شده است .

ایشان به فرزندشان امام حسن علیه السلام مي نویسند :

- به آرزوي خود نخواهي رسید . لحظه اي بعد از فرارسیدن اجل، زنده نخواهي ماند . سرنوشت تو، جدا از سرگذشت پیشینیان نیست . (60)

اساس زندگي دنیا و شیرینی آن دل دادن به آرزوهاست . همه انسان ها با امیدها و آرزوهایشان دلخوشند . اگر برای فردا، ماه و سال و سال های آینده، آرزویی نداشته باشیم، شوق و علاقه به آینده را از دست مي دهیم . این همه برای روزها، ماه ها و سال های آینده، دل بسته و برای رسیدن به آن ها لحظه شماری مي کنیم، به خاطر آن است که آن روزها و ماه ها و سال ها، بستر کامیابی ها و به آرزو رسیدن های ما هستند .

زان شبی که وعده کردی روز وصل

روز و شب را می شمارم، روز و شب (61)

اگر این وعده ها و آرزوهای وصال و امید نباشند، ما روز و شب به شمارش لحظه ها نمی پردازیم .

بنابراین اساس حیات دنیوی همین آرزوهاست . اما علی علیه السلام به فرزندش یادآور می شود که :

- «به آرزویت نمی رسی !»

این هشدار یعنی چه؟ اگر آرزوها دست یافتنی نباشند که انسان به آن ها دل نمی دهد . و این همه آرزوی گوناگون خودمان و دیگران که به آن ها دست می یابیم پس معنی این هشدار چیست که انسان به آرزویش نخواهد رسید . برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت که چنانکه گفتیم، اساس زندگي و دلخوشی هایش، همین آرزوهایند . و انسان همیشه دو نوع آرزو دارد . آرزوهای کوتاه مدت و دراز مدت . و معمولاً آن قسمت از آرزوهای کوتاه مدت و یا دراز مدت که انسان به آن ها می رسد جنبه هدف بودن و شور آفرینی خود را از دست می دهد . و غالباً انسان به هر آرزویی که می رسد شور و اشتیاقش را نسبت به آن از دست می دهد و موضوع برایش یک امر عادی می گردد و از آن مهم تر این که همین آرزوی برآورده شده خود منشا ده ها آرزوی دیگر واقع می شود . مثلاً اگر جوانی به آرزوی خود، در مورد ازدواج برسد، دیگر این ازدواج برای او عادی شده و در عین حال زمینه آرزوهای متعدد دیگر را فراهم می آورد؛ از قبیل آرزوی داشتن فرزند، خانه دلخواه، امکانات مناسب، شغل آبرومند، موقعیت اجتماعی و . . .

و نکته دوم همان است که علی علیه السلام به دنبال همین مطلب مطرح کرده و به فرزندشان می نویسند :

«لحظه اي پس از فرا رسیدن اجل زنده نخواهي ماند .»

علی و درس مرگ اندیشی

علی علیه السلام مرگ را حقیقتی می داند که هیچ گونه شوخی و بازی را برنمی تابد، با صدای بلند فرا می خواند و به سرعت ما را پیش می راند . (62) در این مساله جای تردید نیست . آنچه می خواهیم تا حدودی توضیح دهیم، ارتباط مرگ و زندگي است . این موضوع بسیار مهم یعنی زندگي در ارتباط با مرگ را بر پایه تعالیم فوق بشری مولا علی علیه السلام، ضمن چند فصل آتی به بحث می گذاریم :

رابطه مرگ اندیشی و عشق به زندگي

1- زندگی زیباست

چنانکه گذشت، زندگی برای همه جانداران و بخصوص برای انسان زیبا و دوست داشتنی است. و ارج و منزلت زهد و پرهیز هم از همین جاست. یعنی اگر زندگی جاذبه نداشت و لذا از آن مورد عشق و علاقه انسان نبود، تکلیف به زهد و پرهیز از آن لذا از معنی و منزلتی نداشت. کسی را به نخوردن سم و کثافت تکلیف نمی کنند و پرهیز انسان هم از سموم و مواد تلخ و ناگوار، یک امر طبیعی است. و هیچ کس نمی تواند به این امر افتخار کند و انتظار پاداش و تحسین داشته باشد.

بنابراین زندگی و لذا از آن برای همه، زیبا و جاذبه دارند. ارج و منزلت تقوا و پرهیز هم در همین است که انسانی پا بر سر تمایلات و شهواتش می گذارد.

در مورد اتفاق پیایی مولا علی علیه السلام به مسکین و یتیم و اسیر، برای نشان دادن اهمیت این کار، قید بسیار لطیفی در آیه مربوطه آمده است که: «و یطعمون الطعام علی حبه» انسان/8 غذای خود را «با این که به آن علاقه داشتند» می بخشند. بدیهی است که بخشیدن غذای اضافی و چیزی که آدم دلش نمی خواهد چندان اهمیتی ندارد، این اهمیت دارد که کسی با سه شبانه روز گرسنگی و با تمام میلش به طعام آن را به دیگران ببخشد.

بنابراین دل دادن انسان به زندگی کاملاً طبیعی است چنانکه افراط در این دلدادگی که ما آن را دنیازدگی می نامیم کاملاً طبیعی است. بعثت انبیا و تلاش اولیا بیشتر متوجه همین هدف است که انسان را از افراط در عشق به دنیا باز دارد. و اصولاً آزمایشی بودن زندگی دنیا از همین جاست، یعنی این زندگی در حال عادی فریبنده و جذاب است و انسان ها را از توجه به دنیای دیگر باز می دارد و لذا درگیری انسان با این زندگی جنبه آزمایش دارد یعنی هرکه بتواند خود را از گرفتار شدن به دنیا نجات دهد شایسته پاداش بزرگی است یعنی حیات جاودان.

2- مرگ اندیشی تنها عامل رهائی از ابتذال

مولا علی علیه السلام این نکته ظریف یعنی ابتذال و روزمرگی انسان را در نامه ای به عبدالله بن عباس، چنین توضیح می دهند:

«آدمی گاهی از دست یافتن به چیزی شادمان می گردد که هرگز از دستش نمی رفت! و از چیزی اندوهگین می گردد که هیچ گاه اتفاق نخواهد افتاد!» (63)

چه قدر از جریان عادی روزگار دلخوش شده ایم! مانند آمدن بهار و گذشتن پائیز و آب شدن برف و تولد فرزند و پا گرفتن و زبان باز کردن او، به ثمر نشستن باغچه مان و امثال این ها! و چقدر نگران حوادثی بوده ایم که هرگز اتفاق نیفتاده اند، اینها همه نشان دنیا زدگی انسان و روزمرگی و ابتذال زندگی اویند.

علی علیه السلام برای پیشگیری از این گونه دنیازدگی و روزمرگی، عبدالله بن عباس را چنین راهنمایی می فرمایند:

«در هدف هایی که داری برترین هدف این نباشد که به لذتی دست یابی یا انتقامی بگیری بلکه تلاش کن تا باطلی را از میان برده حقی را زنده کنی. به آن دلخوش باش که چیزی برای آن دنیا ذخیره کرده ای و از این اندوهگین باش که چیزی در این دنیا بر جا می گذاری. همت خود را متوجه دنیای پس از مرگ بگردان (64)». ..

ابن عباس اگر از آخرت چیزی به دست آوردی جا دارد که دلخوش باشی و اگر به زیان اخروی دچار شدی جا دارد که اندوهگین شوی اما آن چه از دنیا به دست بیاوری دلخوش نکند. و اگر چیزی از دنیای تو کم شود بی تابی

نکني . هم و همت خویش را صرف دنيای پس از مرگ کني .» (65)
ابن عباس مي گوید بعد از سخنان پیامبر خدا صلي الله عليه و آله وسلم از هيچ سخني به اندازه اين راهنمايي
مولا عليه السلام سود نبردم .

3- مرگ پاين زندگي نيست

انسان با مرگ انديشي به حيات جاودانه پس از مرگ پي مي برد و مي داند که حيات با اوصاف و شرايط
خوشبختي و بدبختي پس از مرگ نيز ادامه دارد . نه تنها زندگي پس از مرگ همراه با خوشبختي يا بدبختي ادامه
مي يابد بلکه جاودانه هم مي باشد و لذا بايد بيشتري از حيات دنيوي مورد توجه قرار گيرد .
علي عليه السلام در اين باره مي فرمايد :

«آنگاه که فرمان خداوند به ايجاد دگر باره جهان بپيوند آسمان را به حرکت در آورده و مي شکافد و زمين را چنان
مي لرزاند که کوهها از جا کنده شده به يکديگر خورده از هيبت و سطوت خداوند فرو مي پاشند . و خداوند انسان
ها را از دل خاک بيرون کشيده پس از آن همه پوسيدگي و پراکندگي، تر و تازه در يک جا فراهم آورد . سپس به
حسابشان رسيدگي کرده و اعمال و رفتار آشکار و نهانشان را بررسي مي کند و سرانجام آنان را به دو گروه تقسيم
مي کند :

- گروهی که آنان را در ناز و نعمت قرار مي دهد .

- گروه دیگری که آنان را کيفر داده و به جزاي اعمالشان مي رساند .

اما نيکوکاران را در جوار رحمت خود جاي داده و در بهشت برين جاودانه شان مي سازد . سرايي که ساکنان آن با
کوچ بيگانه اند و از هر گونه آفت و گرفتاري و بيم و ترس، بيماري و خطر و سفر و دردسر در امانند .
و اما گنهکاران در بدترين جاگاه قرار گرفته با غل و زنجير گردنشان، سر به پا چسبيده، با جامه هاي آتشين در بر،
درون آتشي سوزان و شعله هاي هراس انگيز . جاياهاي که هرگز راه رهايي ندارد و زنجير از اسيران آن با هيچ
تاواني برداشته نمي شود . نه آن خانه را خرابي در پيش است و نه ساکنان آن را اجلي پاين بخش زندگي .» (66)

4- امکان مرگ انديشي

امام علي عليه السلام مي فرمايند :

آيا نشانه ها که از گذشتگان به جاي مانده، شما را از دوستي دنيا باز نمي دارد؟ و اگر خردمنديد مرگ پدرانان که
در گذشته اند، جاي بينايي و پندگرفتن ندارد . (67)

انسان با نظام ادراکي خود به گونه اي است که مي تواند آسان به مرگ انديشي برسد . براي رهايي از دنيازدگي و
صعود از سطح زندگي جانوري امکانات گوناگوني در اختيار انسان هست . از جمله :

الف - تجربه شخصي

علي عليه السلام مي فرمايد :

«مگر شما در جاي گذشتگان به سر نمي بريد، گذشتگاني که عمرشان بيشتري، آثارشان پايدارتر، آرزوهايشان درازتر،
افرادشان بيشتري و لشکرشان انبوه تر بود . دنيا را تا حد پرستش دوست مي داشتند . بر مي گزیدند . اما رخت
برپستند و رفتند . بي توشه اي و مرکبي . شنيدند که دنيا، سپر بلاي آنان شده باشد يا به گونه اي ياريشان دهد و
مهربانيشان کند نه هرگز! بلکه سرانجام دنيا آنان را بر زمين زده پوست و گوشتشان را دريد . با حوادث سخت و

مصیبت های گران پست و خوارشان گردانید . دنیا با آن مهربانان به ستیزه برخاست هر چه آنان عشق و ایثار ورزید، جز بی وفایی و کینه ندیدند، همه از دنیا رفتند در حالی که جز گرسنگی توشه ای نداشتند و جز سختی پیش رویشان نبود . سراپا تاریکی و پشیمانی .» (68)

ب - هشدار انبیاء و اولیاء علیه السلام

امام علی علیه السلام بر عوامل آگاهی و هوشیاری انسان نسبت به دنیا و آخرت تأکید کرده و می فرماید :
«اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت پیش چشم شماست و اگر گوش شنوا داشته باشید، از هر سو ندای هدایت بلند است، اگر طالب هدایتید، از هر طرف عوامل هدایت در کارند . سخن بی پرده می گویم که عوامل عبرت و آگاهی از هر سو، بی پرده با شما سخن می گویند . شما را از ناشایستگی و فساد باز می دارند . و بدانید که پیام الهی را پس از فرشتگان، جز از زبان انسان نخواهید شنید!» (69)
و اینک موضع انبیاء و اولیا در قبال دنیا و آخرت؛ و چه سرمشقی بهتر و روشن تر از اینها! علی علیه السلام در این باره می فرماید :

«راه و رسم پیامبر اسلام بهترین الگو و سرمشق شماست، ببین چگونه آن حضرت از دنیا کناره گرفت و بدی ها و زشتی ها ی آن را شناخت . سفره دنیا را از بزم او برچیده در بزم دیگران گسترده . از پستان دنیا شیر نخورد و با زیورهای آن خود را نیاراست .

و اگر خواستید در مرحله دوم موسی کلیم الله را در نظر بگیرید . آن جا که می گفت :
«پروردگارا هر خیری به من برسانی نیازمندم .» قصص/24 به خدا سوگند خواسته موسی در آن لحظه جز یک تکه نان نبود تا بخورد . زیرا که او از سبزه های زمین تغذیه می کرد تا آن جا که بر اثر لاغری سبزی گیاه از پوست شکمش پیدا بود .

و اگر می خواهید سومین نفر حضرت داوود را در نظر بگیرید؛ صاحب مزامیر و آواز خوان بهشتیان کسی که از لیف خرما زنبیل می بافت و به اطرافیانش می گفت، کدامتان این را می فروشد تا از بهای آن نان جوی تهیه کنیم . و اگر می خواهید از عیسی بن مریم بگویم که سر بر سنگ می نهاد و پوشش پشمین داشت و نان خشک می خورد . نان خورشش گرسنگی بود و چراغش ماه و پناهگاهش در زمستان شرق و غرب زمین، میوه و گل او علف چهار پایان بود، نه دل به همسری داده بود و نه اندیشه فرزندی داشت، ثروتی نداشت که سرگرمش کند و آرزو طمع نداشت تا به ذلت بیفتد پاهایش سواری او و دو دستش خدمتکارانش بودند .

باز هم راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را بنگرید که بهترین سرمشق است و محبوب ترین بنده خدا کسی است که به راهی رود که پیامبر رفته است .

پیامبر اسلام همیشه از دنیا به ناگواری بهره برده و گوشه چشمی به دنبال آن نداشت لاغرترین پهلوی و گرسنه ترین شکم را داشت . . . بر خاک غذا می خورد، چون بر دکان می نشست، پای افزار خود را خود وصله می زد و جامه اش را با دست خود می دوخت، بر الاغ برهنه سوار می شد .

از این جا می توان فهمید که نباید به دنیا دل داد . . . و گرنه خطر بدبختی در پیش است . چون محمد راهنمای دنیای دیگر و مژده رسان بهشت و ترساننده از دوزخ بود . وه چه بزرگ است این کرم و احسان خداوند که چنین راهنمایی فرا راه ما قرار داده است . پیشتازی که باید از او پیروی کرد و پیشوایی که باید راه او را برگزید .
به خدا سوگند من خود این پیراهن پشمین را آن قدر وصله زدم که از پینه کننده آن شرمسارم . یکی به من گفت آن را دور نمی اندازی؟ گفتم : دست بردار! صبحگاهان کسانی سرافرازند که شب را راه رفته باشند .» (70)

بدین سان، این بزرگواران با گفتار و کردارشان به ما هشدار می دهند که گرفتار دنیا نشده و به مرگ و دنیای پس از مرگ بیندیشیم .

ج - بصیرت باطن

امام علی علیه السلام، در تحلیل انحراف بنی امیه می فرماید که :

«بنی امیه با نور حکمت درون خود را روشن نساختند و برای دست یافتن به روشنائی های معرفت، نکوشیدند، بلکه زندگی را همچون چهارپایان به سر برده و مانند صخره های سخت، از تعلیم و تربیت بهره نبردند.» (71)
پس برای آن که چنین نپندارند که غفلت در این دنیا یک امر عادی است و اندیشیدن به جهان دیگر و دست یافتن به حکمت و معرفت دشوار و غیر ممکن است می فرمایند :

«رازهای پنهان بر اهل بصیرت چهره می گشاید و راه حق حتی برای گمراهان نیز روشن است . جهان پس از مرگ بی پرده رو در روی انسان است و همه نشانه های خود را برای هوشیاران و جویندگان حق آشکار نموده است.» (72)

ابن سینا می گوید :

«عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند.» (73)

آری این تجربه به تواتر رسیده است که انسان در همین حیات دنیوی می تواند وارد عالم معنی شده و از حیات اخروی آگاه گردد .

علی علیه السلام هم در مواردی از امکان چنین اطلاعی از غیب و عالم پس از مرگ خبر داده است . در موردی می فرماید :

«دوستان خداوند، کسانی هستند که بر خلاف مردم دنیا که ظاهر را می بینند، آنان باطن دنیا را می بینند و برخلاف مردم که به دنیای زودگذر می پردازند، آنان به جهانی باقی پس از مرگ می پردازند.» (74)

مرگ، معنا و سامان زندگی

امام علی علیه السلام می فرماید :

«اما والله انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و انه لیمنعه من قول الحق نسیان الآخرة» (75) به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از لاغ بازی دارد، و فراموشی آخرت، او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد.»

الف - زندگی زیباست ولی هدف نیست

زندگی دوست داشتنی، زندگی زیباست! هر زنده ای بطور غریزی، برای استمرار زندگی (بقا) تلاش می کند . و در مسیر این تلاش ها است که نیازهای زندگی را برآورده به حیات خود استمرار و دوام بخشند . هیچ زنده ای، در هیچ لحظه ای زندگی را کافی ندانسته و از آن سیر نمی گردد .

چنان که مولا علی علیه السلام فرموده است :

«انسان از همه چیز سیر و خسته می گردد، جز زندگی، زیرا که در مرگ لذت و آسایشی نیست! زندگی همانند دانش و فرزangi است که دل با او می تپد و دیده به یاری او می بیند و گوش در سایه او می شنود! زندگی، هر عطشی را فرو نشانده، و پایه توانگری و سلامت است.» (76)

آري اگر زندگي نباشد، تواني نيست و لذتي وجود ندارد . اين حيات و شعله فروزان آن است كه اساس همه گونه تلاش، لذت و توان مي باشد .

زندگي را دوست مي داريم، با تمامي وجودمان و در قلمرو ناخودآگاهي و خودآگاهي مان، در شادي و غم، در سلامت و بيماري، آري حتي در بستر بيماري هاي سخت و طولاني هم زندگي را دوست مي داريم . اما در نهايت بايد توجه داشت براي هر انسان انديشمندي لازم است كه توجه به اين نکته ظريف داشته باشد كه : زندگي زيبا و دوست داشتني است، اما هدف نيست .

ب - نقش مرگ در فهم زندگي

معروف است مي گویند كه هر چيز را با ضد آن مي توان شناخت . يكي از مصداق هاي اين گفته همين مساله زندگي و مرگ است : ما عمق زندگي را تنها در سايه توجه به مرگ مي فهميم . اگر زندگي دائمي بود، كمتر كسي به چيز ديگري غير از خود زندگي توجه مي كرد . براي اينكه هر چه از اين زندگي بگذرد و هر چه بيشتر با كاميابي همراه باشد به همان اندازه بيشتر دلچسب و فريبنده خواهد بود . همين انسان نسبت به طول عمرش وابستگيش به زندگي بيشتر مي گردد . و پيران بيش از جوانان دلبسته زندگي هستند به قول صائب :

ريشه بيد كه نسال از جوان افزون تر است
بيشتر دلبستگي باشد به دنيا پير را (77)

به قول برزويه طبيب، زندگي دنيا و لذت هاي آن مانند آب شور است كه هر چه بيش خورده شود تشنگي غالب تر گردد و آدمي در كسب آن مانند كرم پيله است كه هر چه بيش تند، بند سخت تر گردد و رهايي دشوارتر . (78)

اين نکته ظريف را علي عليه السلام در نامه اي به معاويه تذكر مي دهد :

« . . دنيا انسان را چنان به خود سرگرم مي كند كه نمي تواند به چيزهاي ديگر توجه كند دنيا زدگان هر چه از دنيا كامياب تر گردند به همان نسبت بر دلبستگي و آزمنديشان افزوده مي شود و هرگز به داشته ها دلخوش نكرده به دنبال چيزهايي خواهد بود كه هنوز به دست نياورده است . » (79)

در اين ميان آنچه انسان را از دنيا زدگي باز داشته و او را به مسائلي بالاتر از زندگي جانوري متوجه مي سازد همين مرگ است و ناپايداري حيات دنيوي . و لذا علي عليه السلام در پايان اين نامه و به دنبال تذكر آن نکته ظريف مي افزايد كه :

«اما سرانجام كار جز آن نيست كه از هر چه دلبسته اي دل برداري . و همه رشته ها را پنبه كني!»

انسان تنها در سايه توجه به مرگ است كه در ارزيابي دنيا تجديد نظر مي كند و در نتيجه مي تواند خود را از دنيازدگي نجات بخشد . چون دنيا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست مي دهد .

ج - مرگ انديشي عامل تعادل و سامان زندگي

اين مرگ انديشي كه از مكتب علي مي آموزيم هرگز انسان را به پوچ گراني و ترك دنيا نمي كشند . هدف از مرگ انديشي اين نيست كه انسان از دنيا و لذت هاي آن به هيچ وجه بهره مند نشود . براي اين كه چنان كه بارها يادآور شديد پيدايش انسان در اين دنيا اقتضا مي كند كه انسان با اين دنيا پيوند داشته باشد، زندگي دنيا را براساس سعادت اخروي خود تنظيم كند و اين جهان را مزرعه جهان ديگر قرار دهد . وگرنه در مكتب علي انسان مي تواند هم دنيا را داشته باشد هم آخرت را .

بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی چیزی جز تعدیل زندگی دنیوی و سامان بخشیدن آن نیست . ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت حیات دنیوی را نادیده بگیریم بلکه باید این دو را در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزنند داشته باشیم . علی علیه السلام می فرمایند :

«آن کس که از دنیا به مقدار کم قناعت کند زمینه ایمنی خود را فراهم آورده است . و آن کس در بهره مندی از دنیا افراط کند به نابودی خود کوشیده است .» (80)

علی علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر برگزید در مورد اعتدال در زندگی چنین نوشت :

«ای بندگان خدا به هوش باشید . دنیا و آخرت، هر دو را بردند . با اهل دنیا زندگی دنیوی را بسر بردند اما در بی بهرگی از آخرت به سرنوشت آنها دچار نشدند . در بهترین خانه های دنیا ساکن شده، از بهترین خوراکی ها خوردند، در لذائذ اهل دنیا شریک شده و سهم خود را از دنیا فراموش نکردند . و سرانجام از این جهان با زاد و توشه فراوان و تجارتی پر سود به جهان باقی رفتند . لذت پارسایی را در همین دنیا چشیدند . و یقین کردند که فردای قیامت در نزد خدایند . به هر چه درخواست کنند می رسند و به هر لذتی که آرزو کنند دست می یابند .» (81)

به عبارت دیگر منظور از مرگ اندیشی، چیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعادل و تنظیم شده دنیوی خود، در عین برخورداری از حیات دنیوی و لذایذ آن به حیات معنوی و اخروی خود نیز بیندیشد و توشه بردارد . علی علیه السلام پس از یک بیان نسبتاً مفصل و رسا در بی اعتباری دنیا و غفلت انسان و بی توجهی او به این همه عوامل عبرت آموزی؛ نقش مرگ را در حیات دنیوی انسان، چنین مطرح می کنند :

«هوشیارانه، مرگ را که اساس کامجویی شما را فرو می پاشد و اسباب تلخ کامی شما را فراهم می آورد و آرزوهای شما را بر باد می دهد، هنگام قصد کار خلاف فراموش نکنید و از خداوند برای انجام واجبات و سپاس نعمتهایش یاری جوئید .» (82)

در بیان فوق علی علیه السلام برای تنظیم حیات دنیوی به گونه ای که انسان بتواند شکرگزار بوده و واجبات و محرمات را رعایت کند، دو عامل مؤثر می داند :

- مرگ اندیشی .

- یاد خدا و استعانت از او .

پی نوشت ها :

- 1) نهج البلاغه، (صبحی صالح) خطبه 149/1 .
- 2) نهج البلاغه، خ 106، بند 5 .
- 3) همان، خ 156، بند 4 .
- 4) همان، خ 221، بند 34 .
- 5) همان، خ 109، بند 18 .
- 6) نهج البلاغه، خ 221، بند 16 .
- 7) همان، خ 112 .

- (8) همان، خ 230، بند 2 .
- (9) همان، خ 83، بند 8-7 .
- (10) آمدي، عبدالواحد بن محمد، غررالحكم و دررالکلم، تصحيح سيد جلال الدين محدث ارموي، چاپ دانشگاه تهران، ج 2، ص 598 .
- (11) همان، خ 20 .
- (12) همان خ 87 .
- (13) همان، خ 109، بند 5 .
- (14) ابن سينا، الهيات نجات، مقاله 2، فصل 37 .
- (15) نهج البلاغه، خ 133 .
- (16) نهج البلاغه، خ 230، بند 2 .
- (17) دكتور عبدالخالق، احمد، قلق الموت، سلسله انتشارات عالم المعرفة، كويت، مارس 1987، ص 214 .
- (18) همان، ص 6 .
- (19) نهج البلاغه، حکمت 334 .
- (20) همان، خ 230، بند 2 .
- (21) نهج البلاغه، خ 123، بند 1 .
- (22) ابن سينا، مجموعه رسائل، «رسالة في دفع الغم من الموت» .
- (23) آمدي، پيشين، ج 6، ص 440 .
- (24) نهج البلاغه، نامه 31، بند 9 .
- (25) همان، حکمت 150 .
- (26) نهج البلاغه، خ 155 .
- (27) همان خ 123، بند 1 .
- (28) آمدي، پيشين، ج 6، ص 151 .
- (29) همان، ج 3، ص 334 .
- (30) نهج البلاغه، حکمت 150 .
- (31) همان، خ 189 .
- (32) نهج البلاغه، خ 114 .
- (33) همان، خ 151 .
- (34) نهج البلاغه، خ 5، بند 2 .
- (35) حافظ، ديوان .
- (36) نهج البلاغه، خطبه 191، بند 3 .
- (37) غررالحكم و دررالکلم، ج 2، ص 320 .
- (38) نهج البلاغه، خ 165، بند 7 .
- (39) آمدي، پيشين، ج 2، ص 570 .
- (40) همان، خ 180، بند 2 .

- (41) اعتصامي، پروين، ديوان .
- (42) نهج البلاغه، حكمت 203 .
- (43) همان، نامه 69، بند 3 .
- (44) آمدي، پيشين، ج 5، ص 330 و 365 .
- (45) نهج البلاغه، نامه 69 .
- (46) همان، نامه 62 .
- (47) همان، خ 203 .
- (48) نهج البلاغه، خ 113، بند 1 .
- (49) حافظ، ديوان .
- (50) نهج البلاغه، خ 113، بند 1 .
- (51) همان، حكمت 132 .
- (52) نهج البلاغه، خ 145 .
- (53) نهج البلاغه، خ 132، بند 3 .
- (54) نهج البلاغه، نامه 31، بند 78 .
- (55) همان، خ 86، بند 13 .
- (56) نهج البلاغه، نامه 31 .
- (57) همان، خ، 133 .
- (58) همان، خ 113 .
- (59) همان، نامه 31، بند 84 .
- (60) همان .
- (61) مولوي، كليات ديوان .
- (62) نهج البلاغه، خ 132 .
- (63) همان، نامه 22 .
- (64) همان، نامه 66 .
- (65) همان، نامه 22 .
- (66) همان، خ 109، بند 6 .
- (67) همان، خ 99، بند 2 .
- (68) همان، خ 111، 4 .
- (69) همان، خ 20 .
- (70) نهج البلاغه، خ 160، بند 4-5 .
- (71) همان .
- (72) همان .
- (73) ابن سينا، الاشارات و التبيهات، نمط نهم .
- (74) نهج البلاغه، حكمت 432 .

(75) همان، خ 84 .

(76) همان، خ 133، بند 5 .

(77) صائب، دیوان .

(78) برزویه طبیب، کلیله و دمنه، باب برزویه .

(79) نهج البلاغه، نامه 49 .

(80) نهج البلاغه، خ 111، بند 3 .

(81) همان، نامه 27 .

(82) همان، خ 99 .

***** بر گرفته شده از مجله قبسات، شماره 19

جستاره

واژه مرگ، مانند کلمه زندگی، هستی و پیدایش، مفهوم روشن و عامی دارد که بر کسی پوشیده نیست . اما در آن سوی این مفهوم همگانی و روشن، چیزی قرار دارد که شاید هرگز برای کسی درست و دقیق معلوم نگردد و شناخته نشود . علی علیه السلام در اسرار و رموز مرگ می فرماید :

«ایها الناس، کل امری لاق ما یفر منه فی فراره؛ والاجل مساق النفس، والهرب منه موافاته . کم اطردت الایام ابحثها عن مکنون هذا الامر فابی الله الا اخفاءه . هیئات! علم محزون!» (1)

«هر که از مرگ بگریزد، در همین فرارش با مرگ روبرو خواهد شد! چرا که اجل در کمین جان است و سرانجام گریزها، هم آغوشی با آن است! وه که چه روزگارانی در پی گشودن راز مرگ بودم! اما خواست خدا این بود که این اسرار همچنان فاش نشوند! هیئات! چه دانشی سر به مهر!» .

اما در میان این پدیده های میرا و فانی، تنها انسان است که از این سرنوشت، یعنی مردن خبر دارد . همه جانداران می میرند، ستارگان و کهکشان ها فرو می پاشند، اما نمی دانند که می میرند و نمی فهمند که خواهند مرد! جز انسان که می داند و می فهمد که خواهد مرد .

انسان هم از آغاز پیدایش مرگ آگاه، نیست . بلکه به تدریج با مفهوم مرگ آشنا می شود . موجوداتی که مرگ ندارند و نیز موجوداتی که از مرگ خود آگاه نیستند، از مرگ دلهره نداشته نگران هم نیستند . اما انسان با آگاه شدن از مرگ، مخصوصا با آگاه شدن از مرگ خود، دچار اضطراب و نگرانی شده، چندین پرسش اساسی درباره مرگ، بر ذهن و اندیشه او سنگینی می کنند :

- مرگ یعنی چه ؟ - چرا باید مرد؟ - چگونه می میریم؟ - بعد از مرگ چه می شود؟ - چه کسی یا کسانی از راز مرگ آگاهند؟ - می توان مرگ را چاره جویی کرد؟ - آیا روحی داریم که با مرگ نابود نشود؟ - سرگذشت این روح - اگر باشد - پیش از پیوستن به جسم چه بوده است؟ - سرنوشت این روح، پس از مرگ جسم، چه خواهد بود؟ و ده ها پرسش دیگر .

و بشر از همان آغاز برای به دست آوردن پاسخ این پرسش ها، تلاش کرده است . اگر چه پیامبران، فلاسفه و اندیشمندان، اولیا و عرفا و حتی افسانه بافان و اسطوره پردازان، هر یک به نوعی به این پرسش ها پاسخ داده

اند؛ اما مرگ برای انسان همچنان یک معما و راز ناگشوده است .
اینک در این مقاله برآنیم تا این راز را با مولای متقیان، امیر مؤمنان علی بن ابیطالب در میان نهاده، در حد فهم و توان خویش، از اشارات آن بزرگ مرد مرگ اندیش، برای حل این معما بهره گیریم .

مرگ چیست؟

اگر بشود چیزی را با ضدش معرفی کرد باید گفت که : مرگ پایان زندگی دنیوی است . چنانکه علی علیه السلام می فرماید : «الموت غایته » (2) و «بالموت تختم الدنيا .» (3)
این تعریف در عین سادگی، واقعی ترین تعریف مرگ است . به هر حال این زندگی، یعنی زندگی دنیوی با مرگ به پایان می رسد . مرگ به همه مسئولیت ها، تلاش ها، آرزوها و هدف های دنیوی انسان پایان می بخشد . اما از این تعریف چیزی که می فهمیم آن است که مرگ زندگی را به پایان می رساند؛ ولی درباره خود مرگ و دنیایی که با مرگ آغاز می گردد چیزی به دست نمی آید . اکنون به ذکر نکاتی درباره مرگ می پردازیم :

1- مرگ و مشکلات بیان ناپذیرش

امام علی علیه السلام می فرماید :

«وان للموت لغمرات، هي افطع من ان تستغرق بصفة اوتعتدل علي عقول اهل الدنيا .» (4)

مشکلات مرگ چنان پیچیده و دردناکند که به وصف در نمی آیند و با قوانین خرد مردم این دنیا، سنجیده نمی شوند . و نیز می فرماید :

«فغير موصوف ما نزل بهم » (5)

حالات و عوارضی که در دم مرگ پدید می آیند، قابل توصیف و بیان نیستند . در فلسفه این بیان ناپذیری، چند تبیین را می توان مطرح کرد :

اولا - مرگ یک تجربه شخصی است که شخص با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می دهد . بنابراین نمی تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد . ما کسی را پس از مرگش نمی بینیم تا از تجربه مرگش، خبری بگیریم .

ثانیا - پدیده مرگ، چنان پیچیده و پر راز و رمز است که اگر مردگان هم به این دنیا باز گردند و بخواهند، جریان مرگ را توصیف کنند، نخواهند توانست :

«فلو كانوا ينطقون بها لعيوا بصفة ما شاهدوا واوما عاينوا .» (6)

ثالثا - جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست . یعنی جهان محسوس و دنیا، با جهان غیب و آخرت، از جنس هم نیستند و لذا تا در دنیاییم، از آخرت بی خبریم .

رابعا - اگر قرار است که انسان گرفتار امتحان و ابتلا و فتنه شده، براساس تشخیص و انتخاب خود، مورد آزمایش قرار گیرد، حتما باید، نوعی ابهام و پیچیدگی در کار باشد؛ وگرنه، همه انسان ها یکسان عمل خواهند کرد و ابتلا و امتحانی در میان نخواهد بود . مثلا اگر چنین بود که هر روز خداوند به نوعی برای مردم ظاهر می شد و همه مردم آشکارا قیامت و زندگی ارواح و نتایج اعمال را می دیدند؛ طبعا همه یکسان عمل می کردند . چنانکه در حیات دنیوی غالبا آن جا که هدف ها روشن و نتیجه کار معلوم است، مردم دچار اختلاف نمی گردند .
باری، به هر دلیل، مرگ در هاله ای از راز و رمز قرار دارد :

«کس نمی داند که مرگ چگونه وارد خانه می شود؟ چه سان جان کسی را می ستاند؟ ، چگونه بر جنین در شکم مادر دست می یابد؟ او به سراغ جان جنین می رود؟ یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می نهد؟ یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه لایه درون مادر جای دارد؟» (7)

2- وصف عرفی مرگ

گاهی علی علیه السلام به وصف عرفی مرگ می پردازد و آن را برابر فهم توده مردم توصیف می کند . منظور من از توصیف عرفی، همین است که مرگ را پایان زندگی، پایان بخش آمل و آرزوها، و عامل نابودی لذات و کامجویی ها بدانیم . (8) اینک نمونه هایی از وصف عرفی مرگ که بر زبان مولای متقیان علی علیه السلام جاری شده است : «شادابی زندگی را افسردگی پیری در پیش است . دوران عافیت به بیماری و درد پایان می پذیرد و سرانجام زندگی جز مرگ نیست . مرگی که دست انسان را از دنیا کوتاه کرده، راه آخرت را پیش پای وی خواهد نهاد . با تن لرزه ها، دردهای جانکاه، اندوه گلوگیر و نگاه فریاد خواه، که از یاران و خویشاوندان و همسران کمک می خواهد، اما کاری از دست کسی بر نمی آید، و گریه هم سودی ندارد . از افتادن در تنگنای گور و تنها و بی کس در گورستان ماندن چاره ای نیست . آن گاه کرم ها، تکه پاره تن او را برده و پوسیدگی، طراوت تن را لگد کوب کرده، و گذشت روزگار همه آثار او را به باد فنا و فراموشی می سپارد . تن های نازنین می گندند و استخوان های محکم پوسیده می شوند، روح در زیر سنگینی اعمال می ماند، و چیزی را که از غیب شنیده بود با چشم یقین می بیند . اما چه سود؟ ! که دیگر بر کارهای نیک چیزی نمی توان افزود و از لغزش ها چیزی نمی توان کاست .» (9) در وصف عرفی مرگ، این بیان مولای متقیان، در اوج زیبایی است که می فرمایند : «ان الموت لزائر غیر محبوب و وائر غیر مطلوب و قرن غیر مغلوب .» (10) «مرگ مهمانی است ناخوشایند! که ناخواسته از یار و دیارمان جدا می کند . حریفی که کسی هماورش نیست .»

3- مرگ از نگاه دیگر

آنچه گذشت، وصف عرفی مرگ بود . وصفی در حد فهم عموم و برای عامه مردم . اما وصف مرگ به همین جا ختم نمی شود . مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است . پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری نامیده است . یعنی مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت .

علی علیه السلام هم می فرماید :

«ولو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم وسمعتم واطعتم ولكن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب .» (11)

مرگ، ما را با دنیای تازه ای روبرو می کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیای جدید، تنها با برافتادن پرده ای امکان می یابد که به دست مرگ فرو افتد . و نیز می فرماید :

«ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که : هر که می میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده می شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی شود بلکه پایدار می ماند .» (12)

مرگ از همان آغاز حضورش ارزش ها را وارونه می کند . ما در این دنیا، خلق را می بینیم و حق را نمی بینیم؛ با مجاز آشنائیم و از حقیقت بیگانه . و لذا ارزش ها و ارزش گذاری های ما براساس معیارهای حیات مادی و دانش

محدود دنیوی است . با حضور مرگ، عالم غیب نمایان گشته، معیارها و بینشهای دیگری اساس ارزش ها و ارزیابی های ما قرار می گیرند . و لذا، انسان دست پشیمانی می گزد و از دل بستگی های خود دست می شوید و آرزو می کند که ای کاش او به دنبال این دنیا نمی رفت :

«فهو يعض يده ندامة علي ما اصحر له عند الموت من امره، و يزهّد فيما كان يريغّب فيه ايام عمره، و يتمني ان الذي كان يغبطه بها و يحسده عليها قد حازها دونه .» (13)

فلاسفه بزرگ اسلام همچون ابن سينا و سهروردي، تعلق روح را به جسم، مانع توجه او به کمال و نقص رحي خود دانسته، و همين عامل را دليل غفلت او از لذات روحاني و رنج هاي عقلاني مي دانند . ابن سينا مي گويد : «کمال نفس ناطقه در آن است که از لحاظ وسعت و عمق معرفت، تبديل به جهان معقولي گردد که دقيقا موازي و مطابق با جهان عيني باشد و به حسن مطلق و خير و جمال مطلق دست يابد . روح انسان اگر به چنين معرفتي دست يابد از بهجت و لذت وصف ناپذيري بهره مند مي شود که مقايسه آن با لذايذ حسي، زشت و مسخره خواهد بود . اما اين روح مادامي که گرفتار حجاب تن و اسير جاذبه هاي حيات حيواني است از اين گونه لذت و بهجت باخبر نخواهد شد، چنان که اگر به اين کمال هم دست نيابد مادامي که در حجاب تن است احساس رنج نخواهد کرد تا زماني که مرگ فرا رسد . با فرا رسيدن مرگ حجاب تن کنار رفته، موانع ادراک زایل مي گردد . در نتيجه روح انسان به کمال يا نقصان خود پي برده، غرق در لذت شده يا گرفتار رنج و عذاب خواهد شد، لذت و رنجي که هرگز با لذايذ و دردهاي جهان مادي قابل مقايسه نيستند .» (14)

بیم مرگ

ترس از مرگ، کاملا طبيعي است . چنان که عشق و دل بستگی به زندگي کاملا طبيعي است . از هر چه بترسيم به خاطر آن است که به کمالات زندگي زيان دارد و يا اصل حيات و زندگي ما را تهديد مي کند . ما از شکست ها، بدبختي ها، فقر، جهل و بيماري ها بيمناکيم براي اين که با وجود نواقص و کاستي در زندگي و وسايل و اندام هاي خود، حالت طبيعي زندگي را از دست مي دهيم . يعني اگر چه اصل زندگي را داريم اما بيماري، شکست و ضعف و نقص، فعاليت حياتي را با مشکل روبرو ساخته، ما را از بهره مندي کامل از ثمرات و لذايذ زندگي محروم مي سازد .

اما اين کاستي ها و بيماري ها وقتي مخوف و خطرناک جلوه مي کنند که ما را در معرض مرگ قرار بدهند! براي انسان بيماري، بهتر از مرگ است . براي اين که بيماري اصل حيات را قطع نمي کند و تا ريشه در آب باشد اميد ثمري هست . اما اگر به مرگ بيانجامد چون ريشه زندگي را قطع مي کند خطرناک تر و ترسناک تر مي گردد . ترس از مرگ علل و جهات مختلفی دارد که ما با ملاحظه گنجایش مقاله به مواردی از آن ها اشاره مي کنيم :

علل ترس از مرگ

1- عشق به زندگي

علي عليه السلام مي فرمايد :

«و اعلموا انه ليس من شيء الا و يكاد صاحبه يشبع منه و يمله الا الحياة فانه لا يجد في الموت راحة» (15)

توجه كنيد كه انسان سرانجام همه لذت هاي دنيا سير مي شود، جز لذت زندگي؛ براي اين كه هيچ كس در مرگ آسايش نمي بيند .»

چنان که گفتیم حتی عرفا و اولیای الهی این نکته را قبول دارند که نظام ادراکی یعنی هوش و حواس ما بر محور حیات دنیوی تنظیم شده اند، بنابراین تا از هوش و حواس بهره مندیم، حیات دنیوی و لذایذ آن ارج و منزلت خود را از دست نمی دهد. یک انسان متعادل زندگی را دوست می دارد، جهان و زیبایی های آن را دوست می دارد و آرزو می کند که بتواند برای همیشه زنده بماند.

انسان در دشوارترین شرایط هم دل از زندگی برنمی کند و معذور هم هست برای این که عشق به زندگی یک عشق غریزی و نهادی است. انسان زندگی را حتی در شرایط تلخ و ناگوار هم بر مرگ و تلخی های آن ترجیح می دهد. صائب تبریزی می گوید:

زهري است زهر مرگ که شیرین نمی شود / هر چند تلخ می گذرد روزگار عمر

2- دست نیافتن به آرزوها و اهداف

امام علی علیه السلام مرگ را عامل دست نیافتن آدمی به آرزوها و اهداف خویش می داند و می فرماید:

«فان الموت . . . مبادئ طياتكم؛ (16) مرگ میان شما و هدفهایتان فاصله می شود.»

بنابر تحقیقات آماری برخی از محققان غرب، بسیاری از افراد مورد سؤال، دلیل خود را برای گریز از مرگ، در این نکته دانسته اند که مرگ مانع تحقق هدف ها است. (17) برای عده ای شماره سال های عمر مهم نیست، بلکه این مهم است که انسان به کدام هدف دست یافته است؟ به دانشمندی گفتند: تا کی می خواهی زنده بمانی؟ گفت: آن قدر که بتوانم نوشتن این دو کتاب را که در دست دارم به پایان برسانم. (18)

به هر حال هر گونه آرزویی ممکن است با حلول مرگ، بر باد رود و لذا انسانی که به سرنوشت و مرگ بیندیشد، دل به فریب آرزوها نمی سپارد، چنانکه امام علی علیه السلام می فرماید:

«لو رای العبد الاجل و مصیره، لابغض الامل و غروره؛ (19) اگر انسان اجل و عواقب آن را می دید، با آرزو و فریب آرزوها دشمنی می ورزید.»

3- کیفیت مرگ

یکی دیگر از عوامل ترس از مرگ، نگرانی و ترس از چگونگی مرگ است. این چگونگی گاهی به خود مرگ مربوط است و گاهی به شرایط و موقعیت مرگ.

الف - ترس از چگونگی خود مرگ

چنان که گذشت، هیچ انسانی، مرگ را نیازموده است. بنابراین طبیعی است که انسان نگران چگونگی مرگ و جان دادن باشد. چون نمی داند که جان دادن چیست و جدائی جان از جسم چگونه است، مرگ با همه هیبت و سطوتش می آید و ما چیزی از آن نمی دانیم جز آن که:

«میهمانی است ناخوانده و ناخوشایند! هماوردی شکست ناپذیر که می کشد و قصاص نمی شود! دامش را همه جا گسترده، با لشکر درد و رنج محاصره مان کرده، از هر سو هدف تیر و نیزه مان قرار می دهد. کابوس مرگ، با قدرت تمام، به حریم هستی انسان تجاوز کرده. بی آن که ضربتش خطا کند در هاله ای از ابهام و تیرگی و با لشکری از بیماری ها و دردهای جانکاه، و با انبوهی از مشکلات سایه سنگین خود را گسترده، طعم تلخش را می چشاند.» (20)

ب - ترس از شرایط و موقعیت مرگ

انسان گاهی علاوه بر خود مرگ، از شرایط خاص مرگ نیز نگران می شود، مانند مرگ تصادفی و نابهنگام، مرگ با بی ایمانی، مرگ در بستر نه در میدان جهاد، مرگ پس از بیماری طولانی، کشته شدن به دست دیگران، مرگ در غربت و تنهایی و امثال این ها .

امام علي عليه السلام نگران مرگ در بستر استراحت و در مخالفت امر خداست و از این رو می گوید :
«ان اکرم الموت القتل . والذی نفس ابن ابیطالب بیده، لالف ضربة بالسيف اهون علي من ميتة علي الفراش في غیر طاعة الله؛ (21) همانا گرامی ترین مرگها کشته شدن در راه خداست . بدان کس که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن بر من آسانتر است، تا در بستر مردن نه در طاعت خدا .»

4- حوادث پس از مرگ

یکی دیگر از عوامل نگرانی و ترس و اضطراب مردم نسبت به مرگ، نگرانی از حوادث پس از مرگ است . قسمتی از این حوادث مربوط، به این دنیا است از قبیل : بی سرپرست ماندن کودکان، ازدواج همسران، تقسیم و تصرف اموال، کامیابی دشمنان، فروپاشی تن و . . . و قسمتی مربوط به آن دنیا است از قبیل : عذاب قبر و مشکلات حساب و کتاب اخروی .

این سینا عوامل و اسباب ترس از مرگ را از دیدگاه اشخاص مختلف به شرح زیر مطرح می کند :

الف - عده ای از مجهول و مرموز بودن مرگ می ترسند .

ب - گروهی از معلوم نبودن سرنوشت انسان پس از متلاشی شدن بدن بیمناکند .

ج - و بعضی ها از نابودی مطلق جسم و روح می ترسند .

د - و برخی از درد و رنج جان دادن نگرانند .

ه - و جمعی از عذاب بعد از مرگ می ترسند .

و - و گروهی از جدایی از مال و جاه و لذایذ و خوشی های زندگی بیمناکند . (22)

5 . نگرانی از نقص و کمبود عمل

انسان های با ایمان در هر شرایطی که باشند اعمال خود را ناچیز دیده و از این بابت نگرانند . علي عليه السلام می فرماید :

«ینبغي للعاقل ان يعمل للمعاد و يستکثر من الزاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه » (23)

همین افزودن بر زاد و توشه همیشه مورد تاکید انبیا و اولیا بوده است و توشه را هر چه زیادتیر هم باشد نسبت به طولانی بودن راه ناچیز شمرده اند .

علي عليه السلام می فرماید :

«آگاه باش که راهی سخت و دراز در پیش داری که توفیق شما در پیمودن این راه در گرو آن است که به

شایستگی بکوشی و تا می توانی توشه برگیری و بار گناه خود را سبک گردانی که سنگینی آن در این راه دشوار، رنج آور است . پیشاپیش تا می توانی به آن سرای توشه بفرستی . مستمندان را یاری رسان تا بدین وسیله توشه ای بر دوش آنان بگذاری که روز قیامت به تو باز گردانند تا می توانی اتفاق کن و برگ عیشی به گور خویش بفرستی . اگر از تو وام خواهند غنیمت بشمار که اگر به وامي دست کسی را بگیری در روزهای سخت آن دنیا، دست تو را بگیرند . بدان که در پیش روی تو گردنه های صعب العبور وجود دارد که تا می توانی باید سبک بار بوده و توشه راه

6 . کثرت گناه

يکي ديگر از عوامل نگراني مؤمنان از مرگ زيادي گناهان است . حضرت علي عليه السلام مي فرمايند :
«چنان مباش که به خاطر گناهان زياد خود مرگ را ناخوش داري .» (25)
بنابراين اگر گناهکار نباشي بايد همانند مولا از مرگ باک نداشته باشي که تو به سوي آن بروي يا او به سوي تو گام بردارد . (26)

7 . بيم از مرگ بي فضيلت

اگر چه همه اقسام مرگ، مرگ اند؛ اما به لحاظ فضيلت مرگ با مرگ ديگر تفاوتي دارد از زمين تا آسمان . علي عليه السلام، آرزومند شهادت بود و مرگ در بستر را دوست نمي داشت . او در اين باره مي گويد :
«مرگ چنان با سرعت و جديت در تعقيب ماست که چه ايستادگي کنيم و چه بگريزيم، بر ما دست خواهد يافت . با ارج ترين مرگ ها نزد من، کشته شدن با شمشير (شهادت) است . سوگند به خداوندي که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، اگر هزار شمشير بر سرم بخورد، برايم آسان تر از آن است که در بستر بميرم و نه در راه فرمان خدا .» (27)
البته براي مردم عادي، مرگ در وطن مالوف، خانه شخصي، در بستر و ميان فرزندان و خويشاوندان مطلوب است؛ اما مرگ در ميدان و شهادت در راه خدا چيز ديگري است .

8 . بيم از مرگ پيش از توبه

امام علي عليه السلام مي فرمايند :

«مسوف نفسه بالتوبة من هجوم الاجل علي اعظم الخطر» (28)

از آنجا که انسان مدام در معرض خطا و گناه است، خدای مهربان براساس همين طبيعت غير معصوم انسان، براي جبران وي، هميشه توبه و عذر او را پذيرفته، بر گناهانش قلم عفو مي کشد .
علي عليه السلام مي فرمايد :

«حاصل توبه، جبران گستاخي هاي نفس است .» (29)

اما انسان به اقتضاي هوا و هوس، از اين فرصت هم، غالبا بد بهره برداري مي کند . بدین سان که او باز بودن در توبه را دست آويز ادامه اعمال خلاف خود قرار داده، به اميد توبه، در ارتکاب گناه گستاخ و بي پروا مي گردد . اما در عمل، گناه نقد شده و توبه نسيه مي گردد . علي عليه السلام در اين باره مي فرمايند :
«اگر پاي لذت و شهوتي در ميان باشد، به گناه شتافته و در توبه درنگ مي ورزند .» (30)
چنين انسانهايي غالبا هم قصد توبه دارند، اما به پيروي از هوس آن را به تاخير مي اندازند . گاه به توبه موفق مي شوند و گاهي هم به وسيله مرگ غافلگير شده، پيش از آن که توفيق توبه و جبران نواقص خود را داشته باشند، از دنيا مي روند .

در اينجا نکته حساسي هست که نبايد از آن غفلت کرد و آن اينکه مرگ نقطه پايان خطوط دفتر شخصيت انسان است . علي عليه السلام پس از بحثي در اقسام ايمان و تقسيم ايمان بر دو قسم پايدار و ناپايدار، مي فرمايد که :

«اگر از کسی بدتان آمد و خواستید که او را از دایره دلبستگی های ایمانی خود بیرون کنید، تا فرا رسیدن مرگش درنگ کنید! و چون بر حالتی که بود بمیرد دیگر وقت آن است که بیزاری جوئید.» (31)

9. ترس از مرگ در کفر و گمراهی

خداوند متعال در قرآن می فرماید :

«اتقوا الله حق تقاته ولا تموتن الا وانتم مسلمون.» آل عمران/103

علی علیه السلام در خطبه ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخرت، سرانجام سخنش را با این آیه پایان می بخشد که :

«از خدا چنانکه شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانی نمرید.» (32)

بدون تردید از همه بدتر مرگ در حال کفر و گمراهی است. علی علیه السلام با بیانی لبریز از احساس درد از

مردمی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می نالد .

او درباره مردم دوران جاهلیت می گوید که :

«هیچ حریمی را حرمت نمی نهادند فرزنانگان را در میانشان ارج و منزلتی نبود . به دور از نظام دینی زندگی کرده و

در حال کفر جان می سپردند.» (33)

شوق مرگ

امام علی علیه السلام می فرماید :

«و الله لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بثدي امه» (34) به خدا سوگند، پسر ابوطالب از مرگ بی پژمان

است . بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است .»

1- چرا شوق؟

حجاب چهره جان می شود غبار تنم خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم چگونه طوف کنم در فضای عالم

قدس که در سراچه ترکیب تخته بند تنم (35)

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان ثابت و باقی است، پس چرا بی صبرانه در انتظارش نباشیم

.

ما این دنیا را وقتی دوست می داشتیم که از دنیای برتر و بهتری خبر نداشتیم . اکنون می دانیم که :

«این دنیا برقش بی فروغ و اساسش بر دروغ است . و اموالش در معرض غارت و تاراج است . چونان عشوه گر

هرزه ای است که به کس وفا نمی کند و همچون مرکب سرکش از کسی فرمان نمی برد . دروغگویی خیانتکار،

ناسپاسی حق شناس و دشمنی حیلہ گر است . حالاتش ناپایدار، عزتش ذلت، جدش بازی و سرافرازیش

سرافکندگی است . سرای جنگ و غارت، تبهکاری و نابودی و ناخوشی و ناآرامی است . وصله هایش به هجران

پیوسته، راه هایش حیرت زا، پناهگاه هایش ناپیدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است.» (36)

اما در آن سوی این جهان، جهانی است، ازلی و ابدی، که اگر انسان با آگاهی و آمادگی وارد آن جهان شود، به قول

حضرت :

«آنجا را اسرای پایدار و محل امن و آسایش خواهد یافت . جایگاه پاکان و نیکان و اولیای برگزیده ای که قرآن کریم آنجا را ستوده و ساکنان آن را برگزیده و بزرگ داشته و انسان را به آنجا فرا خوانده و راهنمایی کرده است .» (37) علي عليه السلام در وصف بهشت مي گوید :

«اگر خیالی از بهشت را چنانکه وصف شده تصور کنی از هر چه در دنیاست دلسرد می شوی اگر چه همه زیبا و پر جاذبه باشند و بر سر آرزوها و امیال نفسانی خود نسبت به لذت ها و مناظر زیبای جهان پا می گذاری . اگر درباره درختان بهشتی اندیشه کنی که چگونه شاخه های آن ها با وزش نسیم می رقصند و ریشه هاشان در توده های مشک پنهانند بر کنار رودهای زلال و خوشه هایی از گوه‌رهای آبدار و میوه های گوناگونی که از هر طرف جلوه می کنند غرق حیرت می شوی . شاخه های پر میوه بدون زحمت تو قرار می گیرند تا هر چه خواهی بر چینی . مهمانداران بهشت و خدمتگزاران آن لحظه ای از آن کاخ ها و ساکنانشان غفلت نکرده و مدام با طعامهای لذیذ و شراب های گوارا پذیرایی می کنند . ساکنان آن دیار مورد تکریم خداوند بوده از هر گونه، دگرگونی و انتقال در امانند . اگر تو دل را به آن مناظر زیبا متوجه کنی از دل و جان در اشتیاق آن سامان خواهی بود . و چون مرگ و قبر در و دروازه آن دیارند، آرزو خواهی کرد که از همین جا تو را بردارند و به گور سپارند .» (38)

در اینجا نکته ای را یادآور می شوم که مرگ برای افراد غیر مؤمن نیز باید ارزش خود را داشته باشد . ارزش مرگ برای افراد غیر مؤمن و برای کسانی که بقای روح و دنیای پس از مرگ را قبول ندارند از چند جهت می تواند مورد توجه قرار گیرد :

«یکی این که همین مرگ، آنان را از ادامه زندگی حیوانی و افزودن بر گناه و تبهکاری خویش باز می دارد . خداوند کریم می فرماید : «کافران چنین نپندارند که فرصت زندگی به سود آنان است، نه! بلکه ما به آنان فرصت می دهیم تا بر بار گناه خود بیفزایند و به عذاب سخت و سنگینی گرفتار آیند .» آل عمران/178

علي عليه السلام می فرماید :

«ان في الموت لراحة لمن كان عبد شهوته واسير اهويته، لانه كلما طالت حياته كثرت سيئاته و عظمت علي نفسه جناياته .» (39)

2 . توصیف شوق مرگ

امام علي عليه السلام می فرماید :

«و ان احب ما انا لاق الي الموت؛ (40) محبوب ترین چیزی که در انتظارش هستم مرگ است .»

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی بگفت ای بی خبر مرگ از چه نامی زندگانی را اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی که گردون ها و گیتی هاست ملک آن جهانی را (41)

اگر مرگ را چنان دریابیم که علي عليه السلام دریافته بود؛ باید در عین نگرانی از کم توشه گی و در عین تلاش برای تدارک ذخیره آخرت، بی صبرانه در انتظار مرگ مطلوبی باشیم که ما را از تنگنای جهان خاکی به بیکران ساحت غیب انتقال دهد . علي عليه السلام می فرماید :

«به پیشواز مرگ بشتابید! مرگی که اگر فرار بکنید شما را در می یابد، و گر بر جای خودمانید باز هم به سراغتان می آید . و اگر فراموشش کنید، او شما را از یاد نمی برد .» (42)

بنابراین دلبستگی انسان به زندگی دنیوی، براساس میزان مرگ اندیشی وی تنظیم می گردد . اگر دنیا زده بود که

به مرگ نمی اندیشد . بی تردید رویاروی چنین کسی با مرگ بسیار نامطلوب خواهد بود . برای این که چنین شخصی برای حیات اخروی آمادگی نداشته و ذخیره لازم را نیندوخته است . علی علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی می فرماید :

«سخت بپرهیز از این که وقتی مرگ به سراغ تو آید که در جستجوی دنیا از خدا گریخته باشی .» (43)
چنانکه شوق مرگ، از محبت دنیا در دل انسان می کاهد :

«هر که مرگ را در برابر خود مجسم کند، به امور دنیوی زیاد توجه نمی کند .» (44)
اشتیاق انسان به مرگ یک حالت بسیار شگفت انگیز و اعجاز گونه است برای این که هر انسانی چنان که گذشت به زندگی علاقمند است و اگر کسی سودای مرگ در سر بپروراند حتما به مقامی رسیده که دیگران نرسیده اند و چیزهایی دریافته که دیگران در نیافته اند . در قرآن کریم آرزوی مرگ نشان عشق انسان به خدا است .
خدای سبحان در خطاب به قوم یهود می فرماید :
«بگو ای یهودیان اگر از میان مردم تنها خود را دوستان خدا می دانید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید .»
جمعه/6

علی علیه السلام به حارث همدانی می فرماید : «مرگ را جز با شرایط مطمئن آرزو مکن (45) و خود در موردی چنین می فرماید :

«من با بصیرتی از درون و یقینی که خدایم بخشیده است در گمراهی آنان و راه راستی که برگزیده ام آگاهم .
مشتاق دیدار پروردگار و امیدوار پاداش نیک او هستم .» (46)

انسان وقتی واقعا مشتاق مرگ می گردد که به یقین دریابد که او گر چه در این جهان خاکی پدید آمده است؛ اما از این جهان نبوده و به جهان دیگری تعلق دارد . و چنین کسی در حقیقت به قول مولا علی علیه السلام :
«پیش از آن که بدن از این جهان خاکی جدا شده باشد، به جان و دل از این خاکدان پرواز کرده است .» (47)

حقیقت زندگی از منظر مرگ

در این قسمت، مرگ را با نگاه آسمانی و عمیق مولا علی علیه السلام می نگریم . نگاهی که حقیقت را ناب و روشن می بیند .

زندگی هم آغوش مرگ

علی علیه السلام، مرگ را از زندگی جدا نمی داند . آن که مرگ را شناسد (48) در حقیقت زندگی را نمی شناسد .
و کسی که زندگی را بشناسد، مرگ را نیز در حد توان شناخته است .

حیات دنیوی و هستی زمانی - مکانی این جهان خاکی، نهاد و درنمایه اش دو چیز است و بس : آمدن و رفتن، هستی و نیستی، کون و فساد، تجدد و تصرم . این نکته را فرزنانگان تاریخ همیشه مورد تاکید قرار داده اند .

هراکلیتوس در قرن پیش از میلاد می گفت : در یک رودخانه بیش از یک بار نمی توان وارد شد . (49)

این حقیقت را اهل کلام با تعبیر تجدد امثال و عرفای اسلام براساس عدم امکان تکرار در تجلی الهی، و صدر المتألهین براساس حرکت جوهری مطرح کرده اند . بنابراین مرگ نیز همانند زندگی، برای این جهان خاکی به منزله عنصر ترکیبی و درون مایه است .

علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه ما را به این حقیقت آشکار توجه می دهد که نمونه ای از آن ها را در

اینجا می آوریم :

«و احذرکم الدنیا فانها منزل قلعة، و لیست بدار نجعة . قد تزینت بغرورها، و غرت بزینتها، دارها هانت علی ربها، فخلط حلالها بحرامها، و خیرها بشرها، و حیاتها بموتها، و حلوها بمرها .» (50)

در این بیان رسا، مولای متقیان ما را با حقیقت دنیا آشنا می سازد تا دل در آن نبندیم . برای این که منزلگاه سفر است، نه سرای اقامت . جلوه اش بر غفلت استوار است و جمالش بر فریب . بساطی است که نزد خدا ارج و منزلت ندارد زیرا که حلال آن با حرام آمیخته و خیرش همراه شر بوده و زندگیش با مرگ هم آغوش است تلخ و شیرینش جدا از هم نیستند .

علی علیه السلام در جایی دیگر می فرماید : «سروش غیب پیوسته آواز می دهد که : سرانجام زایش مرگ، و پایان گردآوری فروپاشی و نهایت آبادانی ویرانی است .» (51)

و چه بیانی زیباتر و رساتر از این : جهان خاکی چنان است که هستی آن، بر نیستی استوار است . نسلی می رود که نسلی دیگر به جای آن می آید . این عروس هزار داماد، شوهری را می کشد و شوهری دیگر اختیار می کند . علی علیه السلام در این باره می فرماید :

«ای مردم در حقیقت شما در این دنیا آماج تیرهای مرگید . هر جرعه این جهان خاکی، گلو گیر و هر لقمه اش پر از خرده استخوان است . در این جهان خاکی تا نعمتی از کف ندهید به نعمتی نمی رسید . از عمر شما، هر روز نو که ببینید بر ویرانی روز دیگر استوار است . هر برگ تازه و هر رویش تازه به دنبال خزان برگ دیگر و درو شدن گیاهان دیگر است . ریشه هایی در گذشته اند که ما شاخه های آنان هستیم . و چگونه ممکن است که ریشه ها بروند و شاخه ها برقرار مانند .» (52)

علی علیه السلام پس از بیان مؤکدی درباره جدی گرفتن مرگ و نادیده گرفتن عوامل عبرت آموزی، در رابطه زندگی دنیا با حیات اخروی می فرماید :

«در زندگی دنیوی، پیشتاز پرهیزگاران باشید و رفتار خود را هماهنگ با زندگی بهشتی خود سامان بخشید . زیرا که دنیا سرای همیشگی شما نیست . گذر گاهی که بتوانید از آن زاد و توشه بگیرید . پس با تلاش پیگیر، اسب سفر را زین کرده نگهدارید .» (53)

نقش مرگ در زندگی متعالی انسان

امام علی علیه السلام در بخشی از وصایای خویش به فرزندان امام حسن علیه السلام می نویسند :

«مبادا فریفته شوی که بینی دنیاداران به دنیا دل می نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می جهند .» (54)

چنانکه گذشت، حیات دنیوی ما یک واقعیت است و وابستگی انسان را به این حیات دنیوی نمی توان نادیده

گرفت و تحقیر کرد . و نیز باید، حیات اخروی را هدف اصلی قرار داده، همه زندگی دنیوی را براساس تدارک

سعادت اخروی، تنظیم کرد . بنابراین، زندگی مشروع و مطابق عقل و منطق آن است که در عین جدی گرفتن

حیات زودگذر دنیوی بتواند برای حیات ابدی اخروی هم برنامه ریزی کند . مشکل اصلی انسان برای دست یافتن

به حیات متعالی جاذبه حیات دنیوی است . جاذبه های حیات دنیوی امکان دارد که هر انسانی را چنان به خود

مشغول کند که اصلاً به یاد آخرت و زندگی دیگر نیفتد .

همه این جاذبه ها در نقش آرزوهای انسان جلوه گر می شود . بنابراین برای روشن شدن موضوع باید نخست

درباره آرزوهای انسان بحث کرده سپس نقش مرگ را در رویکرد انسان به حیات معنوی توضیح دهیم :

امام علي عليه السلام درباره تأثير آرزوهاي نفساني و دور و دراز بر زندگي انسان مي فرمايند : بدانيد كه آرزوهاي نفساني، عقل را به غفلت وادارد و ياد خدا را به فراموشي سپارد . پس آرزوي نفساني را تكذيب كنيد كه فريب است و صاحبش فريفته شده . (55)

آرزوها اگر به موقع مهار نشوند انسان را به حيوان و حيات انساني را به زندگي جانوري تبديل مي كند و اين همان ضعيت خطرناكي است كه نهايت سقوط انسان را نشان مي دهد . و او را زنداني اين حيات حيواني مي سازد كه از آن به اخلاص تعبير مي كنند . علي عليه السلام در بازگشت از جنگ صفين در يكي از روستاهاي بين شام و عراق به نام «حاضرين» نامه مفصلي به فرزندش امام حسن نوشته است . به نظر مي رسد كه اين نامه يك درد دل است از نوع همان درد دل ها كه با چاه داشت! براي اين كه فضاي نبرد صفين در طوفاني از آرزو و آرزومندي دنيوي انسان غرق بود . علي عليه السلام عملا فريب خوردن و غفلت انسان ها را با چشم خود مي ديد . او مي ديد كه چگونه معاويه، عمر و عاص و صدها صاحبي، به چيزي جز دنيا و لذايذ دنيوي نمي انديشند و جز رؤياها و آرزوهاي جاه و مال، چيزي نمي فهمند . مرز نهايي دانش و اندیشه شان جز حيات حيواني نبوده و هدف نهايي تلاش و كوششان جز جاه و مال نيست . از اين جهت اين خطبه، در عين حال كه يك درد دل است، هشدار هم هست . با تعبيرات بسيار تند و صريح كه نشان دهنده نگراني هاي آن حضرت اند . اينك بيان مولا :

«مبادا كه دنيا زدگي مردم و سگ ستيزي آنان بر سر جاه و مال دنيا تو را بفريبد . . . اين دنيا زدگان همانند سگ هاي هارند كه به جان يكدگر افتاده اند . نيرومندشان ناتوان را مي خورد و بزرگشان بر كوچكشان رحم نمي كند .» (56)

علي عليه السلام نحوه نگرش انسان به دنيا را معيار آگاهي و بينائي او مي داند .

«و انما الدنيا منتهي بصر الاعمي، لا يبصر مما و راءها شيئا، و البصير ينفذها بصره، و يعلم ان الدار وراءها . فالبصير منها شاخص و الاعمي اليها شاخص . و البصير منها متزود، و الاعمي لها متزود؛ (57) دنيا، آخرين نقطه ديد كوردلان است كه در آن سوي دنيا چيزي نمي بينند . اما صاحبان بصيرت نور بينائي شان، ساحت دنيا را درنورديده، سراي جاويدان را در آن سوي دنيا مي بيند . به همين دليل است كه انسان آگاه به دنيا دل نمي دهد؛ در حالي كه همين دنيا برترين منظور و مقصود كور دلان است . اهل بصيرت از دنيا توشه مي گيرند؛ در حالي كه اهل غفلت، همه چيز را وسيله به دست آوردن دنيا قرار مي دهند . و چون مدتي بدین سان بگذرد، ياد آخرت كلا فراموش شده، جز آرزوها و اهداف دنيوي، چيزي مورد توجه انسان قرار نمي گيرد .»

علي عليه السلام در اين باره مي فرمايند :

«مرگ را كلا از ياد برده و دل به آرزوهاي فريبنده سپرده ايد! به دنيا بيش از آخرت دل داده در عشق زندگي گذران حيات جاودان را به دست فراموشي سپرده ايد! شما كه به ظاهر زير پرچم دين خدا گرد آمده ايد، دليل پراكندگي تان، جز پليدي درون و بداندوشي نيست . به ياري هم نمي شتابيد، خير خواه يكدگر نيستيد، چيزي به همدگر نمي بخشيد و همدگر را دوست نمي داريد از سود اندك دنياي شادمان گشته و از زيان بسيار اخروي غمگين نمي شويد . و چون از دنياي شما چيزي كم گردد، چنان بي قرار و پريشان مي شويد كه آثار آن بر چهره تان آشكار مي گردد . گويي كه هميشه در اين جهان ماندگاري و امكانات آن مدام در اختيار شما خواهد بود! . . . در غفلت از حيات اخروي همدل و در دنيا زدگي همداستانيد .» (58)

2- نقش مرگ در رویکرد انسان به حیات معنوی

امام علي عليه السلام مي فرمايند :

«به يقين بدان که تو هرگز به آرزويت دست نخواهي يافت، و از اجل روي نتواني برتافت، و به راه کسي هستي که پيش از تو مي شتافت.» (59)

دل دادن انسان به دنيا يک امر کاملاً عادي است. اين دلدادگي، باعث مي شود که انسان به کلي از حيات اخروي خود، غفلت ورزد. دنيا را اصيل، ارجمند و جاودانه پنداشته، جز همين زندگي دنيوي به چيزي نينديشد. از ديدگاه مولاي متقيان علي عليه السلام نيز، مرگ انديشي انسان را از اسارت حيات دنيوي و فريب لذايذ مادي نجات مي بخشد. در همين عبارت کوتاهي که از آن حضرت در آغاز اين مساله نقل کرديم، همين نکته مطرح شده است.

ايشان به فرزندشان امام حسن عليه السلام مي نويسند :

- به آرزوي خود نخواهي رسيد. لحظه اي بعد از فرارسيدن اجل، زنده نخواهي ماند. سرنوشت تو، جدا از سرگذشت پيشينيان نيست. (60)

اساس زندگي دنيا و شيريني آن دل دادن به آرزوهاست. همه انسان ها با اميدها و آرزوهايشان دلخوشند. اگر براي فردا، ماه و سال و سال هاي آينده، آرزويي نداشته باشيم، شوق و علاقه به آينده را از دست مي دهيم. اين همه براي روزها، ماه ها و سال هاي آينده، دل بسته و براي رسيدن به آن ها لحظه شماري مي کنيم، به خاطر آن است که آن روزها و ماه ها و سال ها، بستر کاميابي ها و به آرزو رسيدن هاي ما هستند.

زان شبی که وعده کردی روز وصل

روز و شب را می شمارم، روز و شب (61)

اگر اين وعده ها و آرزوهاي وصال و اميد نباشند، ما روز و شب به شمارش لحظه ها نمي پردازيم.

بنابراين اساس حيات دنيوي همين آرزوهاست. اما علي عليه السلام به فرزندش يادآور مي شود که :

- «به آرزويت نمي رسي!»

اين هشدار يعني چه؟ اگر آرزوها دست يافتني نباشند که انسان به آن ها دل نمي دهد. و اين همه آرزوي گوناگون خودمان و ديگران که به آن ها دست مي يابيم پس معني اين هشدار چيست که انسان به آرزويش نخواهد رسيد. براي روشن شدن مطلب بايد توجه داشت که چنانکه گفتيم، اساس زندگي و دلخوشي هايش، همين آرزوهايند. و انسان هميشه دو نوع آرزو دارد. آرزوهاي کوتاه مدت و دراز مدت. و معمولاً آن قسمت از آرزوهاي کوتاه مدت و يا دراز مدت که انسان به آن ها مي رسد جنبه هدف بودن و شور آفريني خود را از دست مي دهد. و غالباً انسان به هر آرزويي که مي رسد شور و اشتياقش را نسبت به آن از دست مي دهد و موضوع برايش يک امر عادي مي گردد و از آن مهم تر اين که همين آرزوي برآورده شده خود منشا ده ها آرزوي ديگر واقع مي شود. مثلاً اگر جواني به آرزوي خود، در مورد ازدواج برسد، ديگر اين ازدواج براي او عادي شده و در عين حال زمينه آرزوهاي متعدد ديگر را فراهم مي آورد؛ از قبيل آرزوي داشتن فرزند، خانه دلخواه، امکانات مناسب، شغل آبرومند، موقعيت اجتماعي و ...

و نکته دوم همان است که علي عليه السلام به دنبال همين مطلب مطرح کرده و به فرزندشان مي نويسند :

«لحظه اي پس از فرا رسيدن اجل زنده نخواهي ماند.»

علي و درس مرگ انديشي

علي عليه السلام مرگ را حقيقتي مي داند كه هيچ گونه شوخي و بازي را برنمي تابد، با صداي بلند فرا مي خواند و به سرعت ما را پيش مي راند . (62) در اين مساله جاي ترديد نيست . آنچه مي خواهيم تا حدودي توضيح دهيم، ارتباط مرگ و زندگي است . اين موضوع بسيار مهم يعني زندگي در ارتباط با مرگ را بر پايه تعاليم فوق بشري مولا علي عليه السلام، ضمن چند فصل آتي به بحث مي گذاريم :

رابطه مرگ انديشي و عشق به زندگي

1- زندگي زيباست

چنانكه گذشت، زندگي براي همه جانداران و بخصوص براي انسان زيبا و دوست داشتني است . و ارج و منزلت زهد و پرهيز هم از همين جاست . يعني اگر زندگي جاذبه نداشت و لذايذ آن مورد عشق و علاقه انسان نبود، تكليف به زهد و پرهيز از آن لذايذ معني و منزلتي نداشت . كسي را به نخوردن سم و كثافت تكليف نمي كنند و پرهيز انسان هم از سموم و مواد تلخ و ناگوار، يك امر طبيعي است . و هيچ كس نمي تواند به اين امر افتخار كند و انتظار پاداش و تحسين داشته باشد .

بنابراين زندگي و لذايذ آن براي همه، زيبا و جاذبه دارند . ارج و منزلت تقوا و پرهيز هم در همين است كه انساني پا بر سر تمايلات و شهواتش مي گذارد .

در مورد انفاق پيائي مولا علي عليه السلام به مسكين و يتيم و اسير، براي نشان دادن اهميت اين كار، قيد بسيار لطيفي در آيه مربوطه آمده است كه : «ويطعمون الطعام علي حبه » انسان/8 غذاي خود را «با اين كه به آن علاقه داشتند» مي بخشند . بديهي است كه بخشيدن غذاي اضافي و چيزي كه آدم دلش نمي خواهد چندان اهميتي ندارد، اين اهميت دارد كه كسي با سه شبانه روز گرسنگي و با تمام ميلش به طعام آن را به ديگران ببخشد .

بنابراين دل دادن انسان به زندگي كاملا طبيعي است چنانكه افراط در اين دلدادگي كه ما آن را دنيازدگي مي ناميم كاملا طبيعي است . بعثت انبيا و تلاش اوليا بيشتر متوجه همين هدف است كه انسان را از افراط در عشق به دنيا باز دارد . و اصولا آزمائشي بودن زندگي دنيا از همين جاست، يعني اين زندگي در حال عادي فريبنده و جذاب است و انسان ها را از توجه به دنياي ديگر باز مي دارد و لذا درگيري انسان با اين زندگي جنبه آزمون دارد يعني هر كه بتواند خود را از گرفتار شدن به دنيا نجات دهد شايسته پاداش بزرگي است يعني حيات جاودان .

2- مرگ انديشي تنها عامل رهائي از ابتذال

مولا علي عليه السلام اين نکته ظريف يعني ابتذال و روزمرگي انسان را در نامه اي به عبدالله بن عباس، چنين توضيح مي دهند :

«آدمي گاهي از دست يافتن به چيزي شادمان مي گردد كه هرگز از دستش نمي رفت! و از چيزي اندوهگين مي گردد كه هيچ گاه اتفاق نخواهد افتاد!» (63)

چه قدر از جريان عادي روزگار دلخوش شده ايم! مانند آمدن بهار و گذشتن پائيز و آب شدن برف و تولد فرزند و پا گرفتن و زبان باز كردن او، به ثمر نشستن باغچه مان و امثال اين ها! و چقدر نگران حوادثي بوده ايم كه هرگز اتفاق نيفتاده اند، اينها همه نشان دنيا زدگي انسان و روزمرگي و ابتذال زندگي اويند .

علي عليه السلام براي پيشگيري از اين گونه دنيازدگي و روزمرگي، عبدالله بن عباس را چنين راهنمايي مي فرمايند :

«در هدف هايي که داري برترين هدف اين نباشد که به لذتي دست يابي يا انتقامي بگيري بلکه تلاش کن تا باطلاي را از ميان برده حقي را زنده کنی . به آن دلخوش باش که چيزي براي آن دنيا ذخيره کرده اي و از اين اندوهگين باش که چيزي در اين دنيا بر جا مي گذاري . همت خود را متوجه دنياي پس از مرگ بگردان (64) .. ابن عباس اگر از آخرت چيزي به دست آوردی جا دارد که دلخوش باشي و اگر به زيان اخروي دچار شدي جا دارد که اندوهگين شوي اما آن چه از دنيا به دست بياوري دلخوش نکند . و اگر چيزي از دنياي تو کم شود بي تابي نکنی . هم و همت خويش را صرف دنياي پس از مرگ کنی .» (65)

ابن عباس مي گويد بعد از سخنان پيامبر خدا صلي الله عليه و آله وسلم از هيچ سخني به اندازه اين راهنمايي مولا عليه السلام سود نبردم .

3- مرگ پايان زندگي نيست

انسان با مرگ انديشي به حيات جاودانه پس از مرگ پي مي برد و مي داند که حيات با اوصاف و شرايط خوشبختي و بدبختي پس از مرگ نيز ادامه دارد . نه تنها زندگي پس از مرگ همراه با خوشبختي يا بدبختي ادامه مي يابد بلکه جاودانه هم مي باشد و لذا بايد بيشتر از حيات دنيايي مورد توجه قرار گيرد . علي عليه السلام در اين باره مي فرمايد :

«آنگاه که فرمان خداوند به ايجاد دگر باره جهان بپيوند آسمان را به حرکت در آورده و مي شکافد و زمين را چنان مي لرزاند که کوهها از جا کنده شده به يکديگر خورده از هيبت و سطوت خداوند فرو مي پاشند . و خداوند انسان ها را از دل خاک بيرون کشيده پس از آن همه پوسيدگي و پراکندگي، تر و تازه در يک جا فراهم آورد . سپس به حسابشان رسيدگي کرده و اعمال و رفتار آشکار و نهانشان را بررسي مي کند و سرانجام آنان را به دو گروه تقسيم مي کند :

- گروهی که آنان را در ناز و نعمت قرار مي دهد .

- گروه دیگری که آنان را کيفر داده و به جزاي اعمالشان مي رساند .

اما نيکوکاران را در جوار رحمت خود جاي داده و در بهشت برين جاودانه شان مي سازد . سرايي که ساکنان آن با کوچ بيگانه اند و از هر گونه آفت و گرفتاري و بيم و ترس، بيماري و خطر و سفر و دردسر در امانند . و اما گنهکاران در بدترين جاياگاه قرار گرفته با غل و زنجير گردنشان، سر به پا چسبيده، با جامه هاي آتشين در بر، درون آتشي سوزان و شعله هاي هراس انگيز . جاياگهي که هرگز راه رهايي ندارد و زنجير از اسيران آن با هيچ تواني برداشته نمي شود . نه آن خانه را خرابي در پيش است و نه ساکنان آن را اجلي پايان بخش زندگي .» (66)

4- امکان مرگ انديشي

امام علي عليه السلام مي فرمايند :

آيا نشانه ها که از گذشتگان به جاي مانده، شما را از دوستي دنيا باز نمي دارد؟ و اگر خردمنديد مرگ پدرانتان که در گذشته اند، جاي بينايي و پندگرفتن ندارد . (67)

انسان با نظام ادراکي خود به گونه اي است که مي تواند آسان به مرگ انديشي برسد . براي رهايي از دنيازدگي و

صعود از سطح زندگی جانوري امکانات گوناگوني در اختيار انسان هست . از جمله :

الف - تجربه شخصي

علي عليه السلام مي فرمايد :

«مگر شما در جاي گذشتگان به سر نمي بريد، گذشتگاني که عمرشان بيشتري، آثارشان پايدارتر، آرزوهايشان درازتر، افرادشان بيشتري و لشکرشان انبوه تر بود . دنيا را تا حد پرستش دوست مي داشتند . بر مي گزیدند . اما رخت بربستند و رفتند . بي توشه اي و مرکبي . شنيدند که دنيا، سپر بلاي آنان شده باشد يا به گونه اي ياريشان دهد و مهربانيشان کند نه هرگز! بلکه سرانجام دنيا آنان را بر زمين زده پوست و گوشتشان را دريد . با حوادث سخت و مصيبت هاي گران پست و خوارشان گردانيد . دنيا با آن مهربانان به ستيزه برخاست هر چه آنان عشق و ايتار ورزید، جز بي وفائي و کينه نديدند، همه از دنيا رفتند در حالي که جز گرسنگي توشه اي نداشتند و جز سختي پيش رویشان نبود . سراپا تاريخي و پشيماني .» (68)

ب - هشدار انبياء و اولياء عليه السلام

امام علي عليه السلام بر عوامل آگاهي و هوشياري انسان نسبت به دنيا و آخرت تاکيد کرده و مي فرمايند :

«اگر چشم بينا داشته باشيد، حقيقت پيش چشم شماست و اگر گوش شنوا داشته باشيد، از هر سو نداي هدايت بلند است، اگر طالب هدايتيد، از هر طرف عوامل هدايت در کارند . سخن بي پرده مي گويم که عوامل عبرت و آگاهي از هر سو، بي پرده با شما سخن مي گویند . شما را از ناشايستگي و فساد باز مي دارند . و بدانيد که پيام الهي را پس از فرشتگان، جز از زبان انسان نخواهيد شنيد!» (69)

و اينک موضع انبياء و اوليا در قبال دنيا و آخرت؛ و چه سرمشقي بهتر و روشن تر از اينها! علي عليه السلام در اين باره مي فرمايند :

«راه و رسم پيامبر اسلام بهترين الگو و سرمشق شماست، بين چگونه آن حضرت از دنيا کناره گرفت و بدي ها و زشتي ها ي آن را شناخت . سفره دنيا را از بزم او برچيده در بزم ديگران گسترده . از پستان دنيا شير نخورد و با زيورهاي آن خود را نياراست .

و اگر خواستيد در مرحله دوم موسي کليم الله را در نظر بگيريد . آن جا که مي گفت :

«پروردگارا هر خيري به من برساني نيازمندم .» قصص/24 به خدا سوگند خواسته موسي در آن لحظه جز يك تکه نان نبود تا بخورد . زيرا که او از سبزه هاي زمين تغذيه مي کرد تا آن جا که بر اثر لاغري سبزي گياه از پوست شکمش پيدا بود .

و اگر مي خواهيد سومين نفر حضرت داوود را در نظر بگيريد؛ صاحب مزامير و آواز خوان بهشتيان کسي که از ليف خرما زنبيل مي بافت و به اطرافيانش مي گفت، کدامتان اين را مي فروشد تا از بهاي آن نان جوي تهيه کنيم . و اگر مي خواهيد از عيسي بن مريم بگويم که سر بر سنگ مي نهاد و پوشش پشمين داشت و نان خشک مي خورد . نان خورشش گرسنگي بود و چراغش ماه و پناهگاهش در زمستان شرق و غرب زمين، ميوه و گل او علف چهار پاين بود، نه دل به همسري داده بود و نه اندیشه فرزندي داشت، ثروتي نداشت که سرگرمش کند و آز و طمعي نداشت تا به ذلت بيفتد پاهيش سواري او و دو دستش خدمتکارانش بودند .

باز هم راه و رسم زندگي پيامبر اسلام را بنگريد که بهترين سرمشق است و محبوب ترين بنده خدا کسي است که به راهي رود که پيامبر رفته است .

پيامبر اسلام هميشه از دنيا به ناگواري بهره برده و گوشه چشمي به دنبال آن نداشت لاغرترين پهلوي و گرسنه

ترین شکم را داشت . . . بر خاک غذا می خورد، چون بر دکان می نشست، پای افزار خود را خود وصله می زد و جامه اش را با دست خود می دوخت، بر الاغ برهنه سوار می شد .

از این جا می توان فهمید که نباید به دنیا دل داد . . . و گرنه خطر بدبختی در پیش است . چون محمد راهنمای دنیای دیگر و مژده رسان بهشت و ترساننده از دوزخ بود . وه چه بزرگ است این کرم و احسان خداوند که چنین راهنمایی فرا راه ما قرار داده است . پیشتازی که باید از او پیروی کرد و پیشوایی که باید راه او را برگزید . به خدا سوگند من خود این پیراهن پشمین را آن قدر وصله زدم که از پینه کننده آن شرمسارم . یکی به من گفت آن را دور نمی اندازی؟ گفتم : دست بردار! صبحگاهان کسانی سرافرازند که شب را راه رفته باشند .» (70)

بدین سان، این بزرگواران با گفتار و کردارشان به ما هشدار می دهند که گرفتار دنیا نشده و به مرگ و دنیای پس از مرگ بیندیشیم .

ج - بصیرت باطن

امام علی علیه السلام، در تحلیل انحراف بنی امیه می فرمایند که :

«بنی امیه با نور حکمت درون خود را روشن نساختند و برای دست یافتن به روشنائی های معرفت، نکوشدند، بلکه زندگی را همچون چهارپایان به سر برده و مانند صخره های سخت، از تعلیم و تربیت بهره نبردند .» (71)

پس برای آن که چنین نپندارند که غفلت در این دنیا یک امر عادی است و اندیشیدن به جهان دیگر و دست یافتن به حکمت و معرفت دشوار و غیر ممکن است می فرمایند :

«رازهای پنهان بر اهل بصیرت چهره می گشاید و راه حق حتی برای گمراهان نیز روشن است . جهان پس از مرگ بی پرده رو در روی انسان است و همه نشانه های خود را برای هوشیاران و جویندگان حق آشکار نموده است .» (72)

ابن سینا می گوید :

«عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند .» (73)

آری این تجربه به تواتر رسیده است که انسان در همین حیات دنیوی می تواند وارد عالم معنی شده و از حیات اخروی آگاه گردد .

علی علیه السلام هم در مواردی از امکان چنین اطلاعی از غیب و عالم پس از مرگ خبر داده است . در موردی می فرمایند :

«دوستان خداوند، کسانی هستند که بر خلاف مردم دنیا که ظاهر را می بینند، آنان باطن دنیا را می بینند و برخلاف مردم که به دنیای زودگذر می پردازند، آنان به جهانی باقی پس از مرگ می پردازند .» (74)

مرگ، معنا و سامان زندگی

امام علی علیه السلام می فرماید :

«اما والله انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و انه لیمنعہ من قول الحق نسیان الآخرة؛ (75) به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از لاغ بازی دارد، و فراموشی آخرت، او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد .»

الف - زندگی زیباست ولی هدف نیست

زندگی دوست داشتني، زندگی زیباست! هر زنده اي بطور غريزي، براي استمرار زندگی (بقا) تلاش مي کند . و در مسير اين تلاش ها است که نيازهاي زندگی را برآورده به حیات خود استمرار و دوام بخشند . هيچ زنده اي، در هيچ لحظه اي زندگی را کافي ندانسته و از آن سير نمي گردد .

چنان که مولا علي عليه السلام فرموده است :

«انسان از همه چيز سير و خسته مي گردد، جز زندگی، زیرا که در مرگ لذت و آسایشی نيست! زندگی همانند دانش و فرزاني است که دل با او مي تپد و دیده به ياري او مي بيند و گوش در سايه او مي شنود! زندگی، هر عطشي را فرو نشانده، و پايه توانگري و سلامت است .» (76)

آري اگر زندگی نباشد، تواني نيست و لذتي وجود ندارد . اين حیات و شعله فروزان آن است که اساس همه گونه تلاش، لذت و توان مي باشد .

زندگی را دوست مي داريم، با تمامی وجودمان و در قلمرو ناخودآگاهي و خودآگاهي مان، در شادي و غم، در سلامت و بيماري، آري حتي در بستر بيماري هاي سخت و طولاني هم زندگی را دوست مي داريم . اما در نهايت بايد توجه داشت براي هر انسان اندیشمندی لازم است که توجه به اين نکته ظريف داشته باشد که : زندگی زیبا و دوست داشتني است، اما هدف نيست .

ب - نقش مرگ در فهم زندگی

معروف است مي گویند که هر چيز را با ضد آن مي توان شناخت . يکي از مصداق هاي اين گفته همين مساله زندگی و مرگ است : ما عمق زندگی را تنها در سايه توجه به مرگ مي فهميم . اگر زندگی دائمي بود، کمتر کسي به چيز ديگري غير از خود زندگی توجه مي کرد . براي اينکه هر چه از اين زندگی بگذرد و هر چه بيشتر با کاميابي همراه باشد به همان اندازه بيشتر دلچسب و فرينده خواهد بود . همين انسان نسبت به طول عمرش وابستگيش به زندگی بيشتر مي گردد . و پيران بيش از جوانان دلبسته زندگی هستند به قول صائب :

ريشه بيد کهنسال از جوان افزون تر است

بيشتر دلبستگي باشد به دنيا پير را (77)

به قول برزويه طبیب، زندگی دنيا و لذت هاي آن مانند آب شور است که هر چه بيش خورده شود تشنگي غالب تر گردد و آدمي در کسب آن مانند کرم پيله است که هر چه بيش تند، بند سخت تر گردد و رهايي دشوارتر . (78)

اين نکته ظريف را علي عليه السلام در نامه اي به معاويه تذکر مي دهد :

« . . دنيا انسان را چنان به خود سرگرم مي کند که نمي تواند به چيزهاي ديگر توجه کند دنيا زدگان هر چه از دنيا کامياب تر گردند به همان نسبت بر دلبستگي و آزمنديشان افزوده مي شود و هرگز به داشته ها دلخوش نکرده به دنبال چيزهايي خواهد بود که هنوز به دست نياورده است .» (79)

در اين ميان آنچه انسان را از دنيا زدگي باز داشته و او را به مسائلي بالاتر از زندگی جانوري متوجه مي سازد همين مرگ است و ناپایداری حیات دنيوي . و لذا علي عليه السلام در پايان اين نامه و به دنبال تذکر آن نکته ظريف مي افزايد که :

«اما سرانجام کار جز آن نيست که از هر چه دلبسته اي دل برداري . و همه رشته ها را پنبه کنی!»

انسان تنها در سايه توجه به مرگ است که در ارزيابي دنيا تجديد نظر مي کند و در نتيجه مي تواند خود را از دنيازدگي نجات بخشد . چون دنيا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست مي دهد .

ج - مرگ اندیشی عامل تعادل و سامان زندگی

این مرگ اندیشی که از مکتب علی می آموزیم هرگز انسان را به پوچ گرایی و ترک دنیا نمی کشند . هدف از مرگ اندیشی این نیست که انسان از دنیا و لذت های آن به هیچ وجه بهره مند نشود . برای این که چنان که بارها یادآور شدیم پیدایش انسان در این دنیا اقتضا می کند که انسان با این دنیا پیوند داشته باشد، زندگی دنیا را براساس سعادت اخروی خود تنظیم کند و این جهان را مزرعه جهان دیگر قرار دهد . وگرنه در مکتب علی انسان می تواند هم دنیا را داشته باشد هم آخرت را .

بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی چیزی جز تعدیل زندگی دنیوی و سامان بخشیدن آن نیست . ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت حیات دنیوی را نادیده بگیریم بلکه باید این دو را در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزن داشته باشیم . علی علیه السلام می فرمایند :
«آن کس که از دنیا به مقدار کم قناعت کند زمینه ایمنی خود را فراهم آورده است . و آن کس در بهره مندی از دنیا افراط کند به نابودی خود کوشیده است .» (80)
علی علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر برگزید در مورد اعتدال در زندگی چنین نوشت :

«ای بندگان خدا به هوش باشید . دنیا و آخرت، هر دو را بردند . با اهل دنیا زندگی دنیوی را بسر بردند اما در بی بهرگی از آخرت به سرنوشت آنها دچار نشدند . در بهترین خانه های دنیا ساکن شده، از بهترین خوراکی ها خوردند، در لذائذ اهل دنیا شریک شده و سهم خود را از دنیا فراموش نکردند . و سرانجام از این جهان با زاد و توشه فراوان و تجارتي پر سود به جهان باقی رفتند . لذت پارسایی را در همین دنیا چشیدند . و یقین کردند که فردای قیامت در نزد خدایند . به هر چه درخواست کنند می رسند و به هر لذتی که آرزو کنند دست می یابند .» (81)

به عبارت دیگر منظور از مرگ اندیشی، چیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعادل و تنظیم شده دنیوی خود، در عین برخورداری از حیات دنیوی و لذایذ آن به حیات معنوی و اخروی خود نیز بیندیشد و توشه بردارد . علی علیه السلام پس از یک بیان نسبتاً مفصل و رسا در بی اعتباری دنیا و غفلت انسان و بی توجهی او به این همه عوامل عبرت آموزی، نقش مرگ را در حیات دنیوی انسان، چنین مطرح می کنند :
«هوشیارانه، مرگ را که اساس کامجویی شما را فرو می پاشد و اسباب تلخ کامی شما را فراهم می آورد و آرزوهای شما را بر باد می دهد، هنگام قصد کار خلاف فراموش نکنید و از خداوند برای انجام واجبات و سپاس نعمتهایش یاری جوئید .» (82)

در بیان فوق علی علیه السلام برای تنظیم حیات دنیوی به گونه ای که انسان بتواند شکرگزار بوده و واجبات و محرمات را رعایت کند، دو عامل مؤثر می داند :

- مرگ اندیشی .

- یاد خدا و استعانت از او .

پی نوشت ها :

(1) نهج البلاغه، (صبحی صالح) خطبه 149/1 .

- (2) نهج البلاغه، خ 106، بند 5 .
- (3) همان، خ 156، بند 4 .
- (4) همان، خ 221، بند 34 .
- (5) همان، خ 109، بند 18 .
- (6) نهج البلاغه، خ 221، بند 16 .
- (7) همان، خ 112 .
- (8) همان، خ 230، بند 2 .
- (9) همان، خ 83، بند 8-7 .
- (10) آمدي، عبدالواحد بن محمد، غررالحكم و دررالکلم، تصحيح سيد جلال الدين محدث ارموي، چاپ دانشگاه تهران، ج 2، ص 598 .
- (11) همان، خ 20 .
- (12) همان خ 87 .
- (13) همان، خ 109، بند 5 .
- (14) ابن سينا، الهيات نجات، مقاله 2، فصل 37 .
- (15) نهج البلاغه، خ 133 .
- (16) نهج البلاغه، خ 230، بند 2 .
- (17) دکتر عبدالخالق، احمد، قلق الموت، سلسله انتشارات عالم المعرفة، كويت، مارس 1987، ص 214 .
- (18) همان، ص 6 .
- (19) نهج البلاغه، حکمت 334 .
- (20) همان، خ 230، بند 2 .
- (21) نهج البلاغه، خ 123، بند 1 .
- (22) ابن سينا، مجموعه رسائل، «رسالة في دفع الغم من الموت» .
- (23) آمدي، پيشين، ج 6، ص 440 .
- (24) نهج البلاغه، نامه 31، بند 9 .
- (25) همان، حکمت 150 .
- (26) نهج البلاغه، خ 155 .
- (27) همان خ 123، بند 1 .
- (28) آمدي، پيشين، ج 6، ص 151 .
- (29) همان، ج 3، ص 334 .
- (30) نهج البلاغه، حکمت 150 .
- (31) همان، خ 189 .
- (32) نهج البلاغه، خ 114 .
- (33) همان، خ 151 .
- (34) نهج البلاغه، خ 5، بند 2 .

- (35) حافظ، دیوان .
- (36) نهج البلاغه، خطبه 191، بند 3 .
- (37) غررالحکم و دررالکلم، ج 2، ص 320 .
- (38) نهج البلاغه، خ 165، بند 7 .
- (39) آمدي، پیشین، ج 2، ص 570 .
- (40) همان، خ 180، بند 2 .
- (41) اعتصامي، پروین، دیوان .
- (42) نهج البلاغه، حکمت 203 .
- (43) همان، نامه 69، بند 3 .
- (44) آمدي، پیشین، ج 5، ص 330 و 365 .
- (45) نهج البلاغه، نامه 69 .
- (46) همان، نامه 62 .
- (47) همان، خ 203 .
- (48) نهج البلاغه، خ 113، بند 1 .
- (49) حافظ، دیوان .
- (50) نهج البلاغه، خ 113، بند 1 .
- (51) همان، حکمت 132 .
- (52) نهج البلاغه، خ 145 .
- (53) نهج البلاغه، خ 132، بند 3 .
- (54) نهج البلاغه، نامه 31، بند 78 .
- (55) همان، خ 86، بند 13 .
- (56) نهج البلاغه، نامه 31 .
- (57) همان، خ، 133 .
- (58) همان، خ 113 .
- (59) همان، نامه 31، بند 84 .
- (60) همان .
- (61) مولوي، کلیات دیوان .
- (62) نهج البلاغه، خ 132 .
- (63) همان، نامه 22 .
- (64) همان، نامه 66 .
- (65) همان، نامه 22 .
- (66) همان، خ 109، بند 6 .
- (67) همان، خ 99، بند 2 .
- (68) همان، خ 111، 4 .

- (69) همان، خ 20 .
- (70) نهج البلاغه، خ 160، بند4- 5 .
- (71) همان .
- (72) همان .
- (73) ابن سینا، الاشارات و التبیہات، نمط نهم .
- (74) نهج البلاغه، حکمت 432 .
- (75) همان، خ 84 .
- (76) همان، خ 133، بند5 .
- (77) صائب، دیوان .
- (78) برزویه طبیب، کلیله و دمنه، باب برزویه .
- (79) نهج البلاغه، نامه 49 .
- (80) نهج البلاغه، خ 111، بند 3 .
- (81) همان، نامه 27 .
- (82) همان، خ 99 .

***** بر گرفته شده از مجله قبسات، شماره 19